

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

اخلاق اسلامی (۱)

رشته علوم و معارف اسلامی

پایه دهم

دوره دوم متوسطه



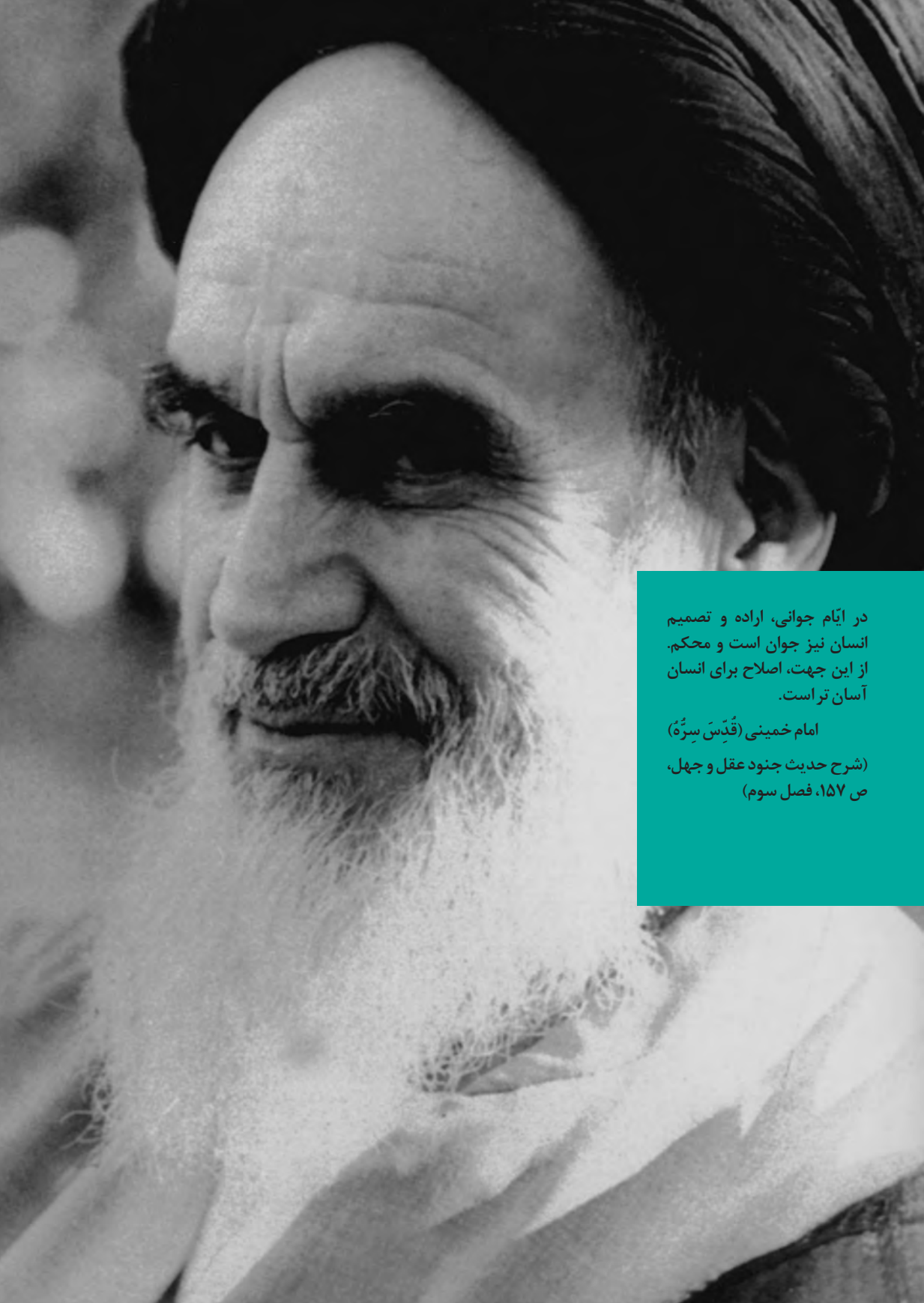


وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب: اخلاق اسلامی (۱) - پایه دهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۰۲۳۵
پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: محمود متوسل آرانی، محمد مهدی اعتصامی، حمیدرضا تمدن، سیدسعید سیدحسینی، فضل‌الله خالقیان و محمد مهدی حاجیان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
مدیریت آماده‌سازی هنری: سیدمحمد دلبری، علی ناسخیان (اعضای گروه تألیف)
مدیریت آماده‌سازی: اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری، طراح گرافیک و طراح جلد) - احسان رضوانی (صفحه آرا) - فاطمه باقری مهر، نوشین معصوم دوست، شهلا دالایی، کبری اجابتی، ناهید خیام‌باشی و حمید ثابت کلاچاهی (امور آماده‌سازی)
نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹ و وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir
ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران تهران: جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹
چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»
سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ ششم ۱۴۰۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۵-۲۶۶۷-۵

ISBN: 978-964-05-2667-5



در ایام جوانی، اراده و تصمیم
انسان نیز جوان است و محکم.
از این جهت، اصلاح برای انسان
آسان تر است.

امام خمینی (قَدَسَ سِرُّهُ)

(شرح حدیث جنود عقل و جهل،
ص ۱۵۷، فصل سوم)

کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

محتوای این کتاب تا پایان سال تحصیلی ۱۴۰۲ - ۱۴۰۱ تغییر نخواهد کرد.

فهرست مطالب

۸	چیستی اخلاق	درس اول :
۱۳	کمال ما	درس دوم :
۲۰	هدایت الهی در مسیر کمال	درس سوم :
۲۷	هادیان واقعی ، هادیان پنداری	درس چهارم :
۳۵	تفکر، روشنائبخش مسیر	درس پنجم :
۴۶	آهنگ سفر	درس ششم :
۵۶	محبت به خدا	درس هفتم :
۶۵	راز اعتماد	درس هشتم :
۷۲	تکبر	درس نهم :

سخنی با دانش آموزان

ضمن عرض سلام، ورودتان به دوره دوم متوسطه را خیر مقدم و انتخاب ارزشمند و مهم‌تان که فراگیری آموزه‌های قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام است را تبریک می‌گوییم.

خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به سبب اخلاق نیکو می‌ستاید (قلم، ۴) و همچنین موفقیت ایشان در تبلیغ و هدایت مردم را همین حُسن خلق بیان می‌دارد (آل عمران، ۱۵۹).

بدون شک، تبلیغ دین و علاقمند نمودن مردم جهان به مذهب تشیع نیز محتاج همین خلق نیکو در روابط یک مسلمان با خود، خانواده و جامعه و... است.

بنابراین، توجه به این نکته برای دانش‌آموزان رشته علوم و معارف اسلامی که هر یک ان‌شاءالله در آینده به شکل‌های گوناگون از دعوت‌کنندگان به دین مبین اسلام هستند، بسیار ضروری است.

کتاب حاضر نیز با در نظر گرفتن ابعاد گوناگون انسان (فردی - خانوادگی - اجتماعی) به معرفی اخلاق به عنوان یک علم و همچنین بیان جلوه‌های آن در سیره معصومین علیهم‌السلام و بزرگان دین پرداخته است.

اما آنچه در راه نهادینه کردن صفات پسندیده و دور کردن ویژگی‌های ناشایست در وجود انسان ضروری است، رعایت دو اصل «اختصار» و

«استمرار» است. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «قَلِيلٌ مَدْوَمٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ»؛ یعنی کار اندکی که بر آن مداومت شود از کار بسیاری که موجب خستگی و ملامت می شود بهتر است.

بنابراین، خواهشمند است مطالب این کتاب را به دور از روش های ناکارآمد همچون «حفظ کردن» و «خواندن برای امتحان» و ... دنبال نمایید تا شیرینی آن و تأثیرگذاری معارف اهل بیت علیهم السلام را نیز در خود احساس نمایید و تا پایان آن در کسب سایر فضائل، کوشا باشید.

موفق و سربلند باشید



چیستی اخلاق

خداوند متعال در سوره مبارکه قلم، بیغمبرش را این گونه می ستاید :

« وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. ^۱ »

« و تو ای پیامبر، دارای اخلاق بزرگی هستی. »

و در روایتی از آن حضرت می خوانیم :

« عَلَيْكُمْ بِمَكَرِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَنِي بِهَا. ^۲ »

« بر شما باد اخلاق ستوده، چرا که خدای بزرگ مرا بدان مبعوث

فرموده است. »

محور آیه و روایت بالا «اخلاق» است.

شما از «اخلاق» و «خلق نیکو» چه برداشتی دارید؟

آیا با معنای «خُلق» آشنا هستید؟

چه انسانی را «انسان اخلاقی» می دانید؟

۱. سوره قلم، ۴

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۳

حُلق و حُلُق

حُلق و حُلُق از یک ریشه‌اند اما معنای متفاوتی دارند. حُلُق انسان که طبیعت اوست، شامل غرائز (شهوت، غضب و...)، احساسات (کنجکاوی، محبت و...)، تمایلات (حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و...) و استعداد‌های انسان مانند اندیشه‌ورزی است. اختیار در به دست آوردن آنها هیچ‌گونه دخالتی ندارد، و میان تمام انسان‌ها مشترک است یعنی جزء ذات انسان‌هاست. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

«وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ»^۱

اما حُلُق انسان صفاتی است که با عمل و اختیار انسان به تدریج برای او ایجاد می‌شود و تغییرپذیر است. اگر از استعداد‌های خدادادی خوب بهره‌برداری کند صاحب صفات شایسته و اخلاق پسندیده می‌گردد و اگر از این استعداد‌های خدادادی خوب بهره‌برداری نشود، دارای صفات اکتسابی ناپسند شده و رذیلت‌های اخلاقی در او ملکه خواهد شد.

معنای اخلاق

انسان در کارهایی که با اراده و اختیار خود انجام می‌دهد، غالباً محتاج به تدبیر و تفکر است؛ یعنی هرکاری که بخواهد انجام دهد، ابتدا خود آن کار و سپس منافع و ضررهایی که در آن وجود دارد را تصویر کرده و پس از تصدیق به منافع و فایده‌های آن، اقدام به آن کار می‌کند.

در بعضی از کارها، انسان در اثر تکرار زیاد آن کار، به طور خودکار عمل می‌کند؛ مانند شخص بخشنده به هنگام کمک به نیازمندان و یا فرد شجاع در رفتن به میدان نبرد و حمله به دشمن؛ چرا که این اعمال در اثر تکرار در وجودشان رسوخ کرده و به صورت ملکه در آنها شکل گرفته است. این ملکه را سخه در نفس را حُلُق می‌گویند.

اخلاق، جمع حُلُق است. بنابراین، اخلاق عبارت است از ملکات نفسانی که به سبب آن، کارها به آسانی و صرف زمان اندک از انسان صادر می‌شود. البته این به معنای نیاز نداشتن به تفکر نیست. در هر عمل اختیاری انسان، حتماً تفکر هست. اما در این اعمال، تفکر، بسیار

۱. سوره تغابن، ۳

سهل و سریع انجام می‌گیرد. در حقیقت، در این موقعیت‌ها اشتیاقی برای انجام رذیلت وجود ندارد تا انسان در هنگام تفکر به دو سمت کشیده شود، بلکه به راحتی در فکر و اندیشه خود، این قبیل اعمال را برمی‌گزیند و اراده می‌کند و انجام می‌دهد. اگر یک فضیلت اخلاقی در انسان به صورت ملکه درآید عمل مربوط به آن به آسانی و راحتی مورد توجه نفس قرار می‌گیرد و آن را اراده می‌کند.



انسان اخلاقی

در بینش الهی، کسانی را انسان اخلاقی و صاحب حُسن خلق می‌دانند که مُتَخَلِّق به اخلاق الهی و مؤدَّب به آداب دینی بوده و در همهٔ موضوعات و مسائل، پایبند به دستورات دین و عامل به آنها باشند. اگر خلق و خوی پیامبر گرامی اسلام ﷺ را تحلیل و بررسی کنیم، جز قرآن و دستورات آن، چیز دیگری مشاهده نکرده و وجود شریفش را قرآن مجسم خواهیم یافت.

حُسن خلق منحصر در خوش‌زبانی و خوش‌رفتاری با مردم نیست. گرچه آنها نیز بخشی از اخلاق بوده و حائز اهمیت است. از این‌روست که در روایات معصومین علیهم‌السلام، حسن خلق را به اوصاف متعددی از قبیل صبر، سخاوت، تواضع، حلم و بردباری، رفتار ملائمت‌آمیز با مردم، پرهیزکاری و پاکدامنی، دوری از گناه، طلب روزی حلال و توسعه در زندگی خانوادگی،

رفتار خوب، کلام طیب و برخورد با بندگان خدا با چهره گشاده و امثال اینها تعریف کرده‌اند.^۱

بنابراین معیار و ملاک اخلاق نیک و حسن خلق، تنها برخورد خوب و خوش اخلاقی نیست. بلکه هر عمل یا صفتی که باعث کمال انسان شود در دایره عمل و صفت اخلاقی قرار می‌گیرد و صاحب آن را دارای حُسن خلق می‌دانیم و البته پروردگاری که انسان را آفریده و بر زوایای پنهان و آشکار وجود او از همه آگاه‌تر است، بهتر از هر کسی می‌تواند افعال و صفاتی را که موجب کمال بشر از حیث فردی و اجتماعی می‌شود، تعیین کند؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمَ مَا تُوسُوْهُ بِهٖ نَفْسُهُ»^۲

«ما انسان را آفریدیم و از آنچه نفسش به آن وسوسه می‌کند، آگاهیم.»

علم اخلاق چیست؟

علم اخلاق عبارت است از علم چگونه زیستن. این چگونگی، هم رفتار انسان را شامل می‌شود و هم ملکات و کیفیات نفسانی را؛ یعنی علم به اینکه انسان در دو بُعد فردی و اجتماعی چگونه باید رفتار کند و بدین صورت به سعادت و کمال نهایی خود برسد.

موضوع علم اخلاق

«رفتارهای اختیاری انسان و ملکات و روحيات او» و به عبارت دیگر اعمال و صفات نیک و بد، به لحاظ قابل اکتساب بودن و قابل اجتناب بودن موضوع علم اخلاق است. علم اخلاق به خاطر ارزشمندی موضوع آن در رتبه دوم پس از علم توحید قرار دارد. موضوع این علم، انسان جوئی کمال است، یعنی انسانی که مقصد خود را طی منازل کمال و دستیابی به کمال نهایی که همان ملاقات خدا است (لقاء الله) قرار داده است، چنین انسانی اشرف مخلوقات و برترین موجودات است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

۱. حبیب‌الله طاهری، درس‌هایی از اخلاق اسلامی، ص ۱۷ و ۱۸

۲. سوره ق، ۱۶

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا سیر دادیم و از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود، برتری دادیم، برتری کامل.»

انسان سرشتی پاک و الهی دارد. خداوند انسان را بر فطرت و سرشت نیکو و متعالی آفریده است. لطف و محبت بیکران خداوندی نصیب انسان شده، تا بدان جا که او را خلیفه و جانشین خویش در روی زمین قرار داده و او را از موهبت گران‌بهارترین چیز، یعنی عقل بهره‌مند ساخته است.

اخلاق با آموزش نیکو زیستن، فطرت الهی را شکوفا می‌کند تا به کمال واقعی اش راه یابد.

پرسش و پاسخ

- ۱- قرآن حضرت رسول ﷺ را به اخلاق عظیم می‌ستاید. «اخلاق نیکو» چه نقشی در هدایتگری پیامبر داشته است؟ اگر پیامبر ﷺ از چنین اخلاقی برخوردار نبود چه می‌شد؟
- ۲- آیا علم اخلاق شامل عرصه‌هایی نظیر سیاست، کشورداری، تحقیق و نگارش کتاب هم می‌شود؟ آیا روزنامه‌نگارها، یا متخصصین شبکه‌های مجازی نیز به علم اخلاق نیاز دارند؟ آیا جایی در زندگی هست که مرتبط با علم اخلاق نباشد؟ توضیح دهید.

۱. سوره اسراء، ۷۰



انسان کمالات و زیبایی‌ها را دوست دارد کمالاتی مانند شجاعت، قدرت، ثروت، علم و ادب. به هر میزان که به آنها دست می‌یابد، احساس شادی و نشاط و لذت می‌کند؛ مثلاً یک دانشمند از کشف یک حقیقت علمی لذت می‌برد و . . .

اما انسان‌ها در شناخت کمال و مصداق آن و اینکه چه چیزی کمال است، اختلاف دارند و هرکسی برای خود چیزی را کمال پنداشته و در طلب آن می‌کوشد. برخی پست و مقام ظاهری را برای خود کمال می‌دانند و تمام توانشان را صرف به دست آوردن آن می‌نمایند. برخی تمام همتشان، کسب مال و ثروت است و آن را کمال می‌دانند. حتی برخی شرف و کمال خود را در کثرت فرزندان و قبیله خود دانسته‌اند و گروهی، کمال انسان را در قدرت و سیطره و نفوذ بر دیگران خلاصه کرده‌اند.

در درس پیش دانستیم هدف سلوک اخلاقی، رساندن انسان به کمال نهایی است. به راستی کمال نهایی انسان چیست؟

ضرورت تناسب کمال انسان با ویژگی‌هایش

همه انسان‌ها، طالب کمال‌اند. حس کمال‌خواهی و حتی حس برتر بودن از دیگران در خوبی‌ها از خواسته‌های مشترک انسان‌هاست. از سوی دیگر، انسان‌ها همه خوبی‌های موجودات دیگر و حتی بالاتر از آن را طلب می‌کنند. آنها طالب تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها هستند، نه برخی از آنها.

ویژگی بارز دیگر آدمی بی‌نهایت‌طلبی اوست. استعداد انسان در علم، شجاعت، محبت، کرامت و بسیاری از خوبی‌های دیگر پایان ندارد و ظرف وجود او در کسب این امور نه تنها سیراب نمی‌شود بلکه عطش او در دستیابی به خواسته‌هایش افزون می‌گردد و به دنبال چیزی است که هرگز پایان نیابد و تمام نشود. انسان، بی‌نهایت هر چیز را می‌خواهد. این در حالی است که حیوانات و گیاهان وقتی به سرحدی از رشد و کمال می‌رسند، متوقف می‌شوند، انگار پایان یافته و دیگر آرزویی ندارند.

یکی دیگر از ویژگی‌های انسان آن است که نهال وجود او در مسیر رسیدن به کمال، به دست خودش رشد می‌کند و به همین جهت، مسئول سرنوشت خویش است. اما گیاهان به طور طبیعی و حیوانات به نحو غریزی استعدادهای خود را شکوفا می‌کنند. همچنین وقتی در کمالاتی که انسان‌ها برای خود انتخاب نموده‌اند تأمل می‌کنیم، درمی‌یابیم



برخی زودگذر و محدودند، برخی نامحدود و جاودانه‌اند، برخی سطحی و ظاهری‌اند، برخی عمیق و درونی و برخی با ارزش‌ترند و برخی کم‌ارزش‌تر.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان پرسید که به راستی، کدام کمال می‌تواند پاسخگوی حقیقت بی‌نهایت‌طلب و تنوع‌طلب انسان باشد؟ و می‌تواند لذت و نشاط را در وجود انسان شعله‌ور سازد؟ در حالی که جاودانه، نامحدود، عمیق و ارزشمند باشد.

اگر روح انسان خوبی‌ها را به صورت بی‌پایان می‌خواهد، به‌راستی رسیدن به کدام کمال می‌تواند روح پایان‌ناپذیر او را سیراب کند؟

برترین کمال

با تأمل در درون خود درمی‌یابیم که همواره در جست‌وجوی سرچشمه خوبی‌ها و زیبایی‌هاییم و تا به آن نرسیم آرام و قرار نمی‌گیریم. خداوند مبدأ و سرچشمه همه خوبی‌هاست.

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»^۱

خوبی‌های او پایان‌ناپذیر و جاودانه است.

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۲

هر خوبی در این جهان و در آن جهان از اوست. بنابراین، شایسته است که تنها تقرب و نزدیکی به خدای بزرگ، کمال و مقصد نهایی انسان باشد.

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟	خوبی قمر بهتر یا آن که قمر سازد؟
ای باغ تویی خوش‌تر یا گلشن و گل در تو؟	یا آن که بر آرد گل، صد نرگس تر سازد؟
ای عقل تو به بائی در دانش و در بینش	یا آن که به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟

(دیوان شمس مولوی)

۱. سوره طه، ۸

۲. سوره نحل، ۹۶

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا

فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ۱»

«هر کس نعمت و پاداش دنیا را می خواهد

بداند که نعمت و پاداش دنیا و آخرت، هر دو نزد خداست.»

از این روست که همه انبیاء و اولیاء الهی علیهم السلام «قرب به خدا» را هدف خود برمی گزیدند و تنها وسیله نجات از عذاب الهی و رسیدن به سعادت ابدی می دانستند و مردم را بدان دعوت می کردند .

قرب به خدا، تنها کمالی است که در مراحل مختلف زندگی دنیوی و اخروی همراه انسان بوده و در همه جا باعث جاه و جلال و آبرومندی است و ابداً زوال نمی پذیرد زیرا کمال مطلق، عزت و شرف مطلق، برای خداست. هر کس کمالی و عزتی می خواهد باید به سوی او رفته و در پرتو رحمتش به کمالی برسد.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ۲»

امیرمؤمنان نیز در دعای کمیل از خدا می خواهد که او را از کسانی قرار دهد که به قرب او مشتاق بوده و به او همانند بندگان مخلص او نزدیک شده باشد.

فعالیت :

قرآن کریم در سوره منافقون عزت و شرف را برای خدا و رسول و مؤمنین دانسته است :

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۳»

وجه جمع این آیه با آیه ۱۰ سوره فاطر، چیست؟

۱. سوره نساء، ۱۳۴

۲. سوره فاطر، ۱۰

۳. سوره منافقون، ۸

نکته :

در برخی روایات، امور دیگری مثل تفقه در دین، صبر در مصایب، زندگی خداپسندانه^۱، عقل^۲، مخالفت با هوای نفس^۳، تقوا^۴ و ...، کمال انسان معرفی شده است. چه نسبتی میان این کمالات و «قرب» وجود دارد؟

این امور، کمال نهایی نیستند بلکه کمال متوسط‌اند که انسان به وسیله آنها، رضای الهی را جلب می‌کند و یکی پس از دیگری نردبان ترقی را طی می‌نماید و به سیر صعودی ادامه می‌دهد. از منزلی به منزل بالاتر و برتر رسیده تا به سر منزل نهایی خویش که همان قرب به خداست، برسد؛ مثلاً آنجا که تقوا به عنوان کمال انسان معرفی شده در قرآن کریم به عنوان زاد و توشه به حساب آمده است که اگر کسی خرجی سفر را تقوا قرار دهد یقیناً به مقصد می‌رسد. زادوتوشه سفر، مقصد و کمال نهایی یک انسان نیست، بلکه کمال او رسیدن به مقصد و وصال یار است.

لذا ما به همه این امور به عنوان کمال متوسط و منازل بین راه می‌نگریم که البته شرط رسیدن به کمال نهایی است.

چیستی قرب الهی و چگونگی رسیدن به آن

نزدیکی و تقرب به خداوند، نزدیکی مکانی و ظاهری نیست. چه بسا دو نفر در یک مکان در کنار هم باشند ولی هیچ نزدیکی به هم احساس نکنند. نزدیکی به خدا، یک نزدیکی حقیقی است، همان‌طور که دوری از او هم بدترین نوع دوری است. خدا سرچشمه زیبایی‌ها و خوبی‌هاست و انسان‌ها به میزانی که زیبایی‌ها و خوبی‌ها را کسب کنند، تجلی بخش صفات زیبای او شده‌اند و به او تقرب یافته‌اند.

۱. قال الباقر عليه السلام : الكمال كل الكمال التّفقه في الدين و الصبر على النّائبة و تقدير المعيشة (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲)

۲. کمال الرجل عقله و قيمته فضله (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۵۶)

۳. الکامل من غلب هواه بعقله (میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۵۷)

۴. قال رسول الله صلى الله عليه وآله في جواب السائل في الكمال : تقوى الله عزوجل احسن الخلق (بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۰)

این قرب محصول ایمان و عمل صالح و به تعبیر دیگر ثمره عبودیت و بندگی است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید :

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱»

«جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

ظاهر عبادت، انجام پاره‌ای از اعمال توسط اندام بدن (مانند رکوع، سجده، طواف و ...) است، اما بندگی فقط انجام برخی اعمال عبادی نیست. نماز، روزه و ... مصداق‌هایی از عبادت‌اند و عبادات باارزشی نیز هستند، اما براساس تعالیم دین اسلام، هر حرکت و عملی که برای کسب رضایت خداوند و براساس معیارهای دینی صورت گیرد، بندگی و عبادت است. بندگی به این معناست که انسان خدا را رب و مالک و تدبیرگر کارهای خود بگیرد و غیر او را کنار بگذارد؛ خواه این غیر، هوای نفس باشد و یا هوای خلق.

هر قدر توجه انسان به خدا عمیق‌تر و پایدارتر باشد و به هر میزان که انسان احساس حضور در محضر خدا داشته باشد قرب به خدا افزون‌تر می‌گردد از این رو در نماز، که برترین توجه و ذکر نسبت به خداست بیشترین قرب ایجاد می‌گردد و در افعال نماز، سجده به سبب اینکه بلندترین قلّه خشوع و اخلاص را به نمایش می‌گذارد بالاترین میزان قرب را فراهم می‌کند.

پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید :

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ^۲»

«هنگامی که بنده در سجده است بیشتر از همیشه به خدا نزدیک است.»

لذا در قرآن کریم می‌فرماید :

«سجده کن و نزدیکی جوی.»^۳

۱. سوره ذاریات، ۵۶

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۴، حدیث ۱۱

۳. سوره علق، ۱۹



پرسش و پاسخ

۱ آیا کسی رامی شناسید که نخواهد از آنچه که هست و وضعی که دارد بالاتر رود؟ آیا زندگی چنین فردی را می پسندید؟ این اخلاق چه تفاوتی با قناعت که صفتی پسندیده است دارد؟

۲ مخالفت با شیطان و هوای نفس موجب می شود تا انسان در مسیر الهی باقی مانده و از همه دستورات الهی اطاعت کند. آیا مخالفت با شیطان هدف نهایی نیست؟ چرا؟

هدایت الهی در مسیر کمال



ما همواره در تلاش برای رسیدن به کمال نهایی خود هستیم. برای رسیدن به این هدف نیازمند وجود برنامه‌ای هستیم که با ترسیم تصویری روشن از انسان، مبدأ و مقصدش و زاد و توشه‌ای که برای رسیدن به کمال نهایی لازم است رسیدن ما را به سعادت تضمین کند.

این برنامه در چه صورتی برنامه‌مناسبی خواهد بود؟
و آیا ما می‌توانیم با تکیه بر عقل و اندیشه خود یا علم و دانش بشری و بدون یاری گرفتن از تعالیم آسمانی، این برنامه تربیتی را طراحی کنیم؟

نیاز به هدایت الهی

هرگونه برنامه‌ای که بخواهد سعادت انسان را تضمین نماید باید دو ویژگی اساسی داشته باشد: اول آنکه برنامه اخلاقی زمانی قابل اعتناست که همه ابعاد حیات انسان؛ بُعد جسمی و روحی، بُعد فردی و اجتماعی، بُعد دنیوی و اخروی او را که در ارتباطی کامل و تنگاتنگ با هم هستند، دربرگیرد.

دوم آنکه، این برنامه اخلاقی، مبتنی بر علم و آگاهی کاملاً درست و قابل اعتماد باشد. هر برنامه‌ای که این ویژگی را نداشته باشد، نیازمند تجربه و آزمون است تا کارایی آن تعیین شود. اما عمر آدمی محدود است و برای چنین تجربه‌ای کافی نمی‌باشد، به خصوص که راه‌های پیشنهادی هم بسیار زیاد و گوناگون است.

اگر انسانی بخواهد خودش به تنهایی به طراحی این برنامه اخلاقی بپردازد، باید سال‌های متمادی از عمر خود را صرف تحقیق و مطالعه کند و باز هم به پاسخ نمی‌رسد. حتی اگر هم برسد، بخش عمده عمر خود را گذرانده و تازه باید حرکت را آغاز کند. به این ترتیب بیشتر عمر خود را تلف کرده است.

جوانی صرف ره‌کردم که یابم زندگانی را نجستم زندگانی و گم کردم جوانی را

برای طراحی برنامه هدایت و تربیت باید شناخت دقیق و آگاهی کامل از تمامی استعدادها و نیروها و زوایای وجودی انسان داشته باشیم، زیرا تمامی اقدامات تربیتی موکول به شناختی دقیق و کامل از انسان است. این در حالی است که مجهول‌ترین حقایق برای آدمی، خود او و استعدادهای نهفته درونش است. با همه پیشرفت‌های عظیمی که در علم و صنعت نصیب بشر شده و با همه کشفیات شگفت‌آوری که در دنیای جمادات، نباتات و جانداران صورت گرفته هنوز انسان به عنوان یک موجود ناشناخته باقی مانده است.

بشر توانسته درباره اتم و فضای کیهان از نظر علمی به نتیجه‌ای نسبتاً یکسان برسد، فی‌المثل در یک مرکز معتبر علمی در شرق همان‌گونه در این مسائل اظهار نظر می‌شود که در مرکز تحقیقاتی در غرب دنیا می‌شود، اما بشر هنوز در مسئله سعادت و راهی که باید برای خوشبختی کامل خود در پیش گیرد به توافق نرسیده است. دانشمندان و فلاسفه در دوهزار سال قبل به همان میزان در این زمینه اختلاف نظر داشته‌اند که امروز هم دارند. این

نشانه آن است که انسان و استعدادهای نهفته در درون او هنوز شناخته نشده و او همچنان مجهول باقی مانده است و عقل به تنهایی توان درک انسان با همه نیازمندی‌هایش را ندارد و از آن طرف طرح و تنظیم برنامه سعادت و کمال انسان پس از آن است که تمام استعدادها و ظرفیت‌ها و کمالات شناخته شود. سعادت، نیز چیزی جز شکوفا شدن همه استعدادها و به فعلیت رسیدن همه قوه‌ها نیست.

شناخت کامل ابعاد انسان و کمالات وجودی او از عهده عقل و دانش بشری به تنهایی خارج است و در اختیار خداوند است. مانند یک برنامه‌نویس که تمامی جزئیات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را می‌داند و آنها را طراحی و تولید کرده است و تنها اوست که می‌تواند برای یک رایانه برنامه‌نویسی کند. تنها خداوند است که می‌تواند برنامه کامل تربیت انسان را طراحی و ارائه کند. برنامه‌ای که از هرگونه خطایی مبرا باشد و همه ابعاد وجود انسان را نیز دربرگیرد زیرا تنها اوست که بر تمام استعدادها و ظرفیت‌های انسان و روابط او با سایر موجودات احاطه دارد.

آیا می‌توان پذیرفت خدایی که در رفع نیازمندی‌های مادی و جسمانی انسان حتی از امور جزئی از قبیل مژگان بر پلک‌های چشم، ابروان در بالای چشم، گودی در کف پا و ...، دریغ نورزیده است نسبت به هدایت و سعادت ابدی او خودداری نموده و انسان را در وادی ضلالت و گمراهی رها کرده است؟!

فعالیت :

در غرب، بسیاری مدعی ارائه روش‌های زندگی و الگوهای جدید اخلاقی هستند. برخی سلیقه افراد را معیار خوب و بد اخلاقی می‌دانند و برخی منفعت افراد را معیار خوبی‌ها و بدی‌ها. این نوع نظرات چه آثار سوئی می‌تواند داشته باشد؟ آیا چیزی از اخلاق باقی می‌ماند؟

خداوند هادی همه عالمیان

دانستیم که ما انسان‌ها برای هدایت شدن و رسیدن به کمال خود نیازمند خداوند هستیم. نه تنها ما در مسیر رسیدن به کمالات به خداوند نیاز داریم بلکه همه موجودات با هدایت خداوند به سمت هدف خود سوق پیدا می‌کنند :

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ»^۱

«و تنها اوست که هدایت می‌کند»: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»^۲

خداوند هادی مطلق می‌باشد و دایره هدایتش منحصر به انسان نیست و هیچ موجودی جز با هدایت الهی به مقصود خود نخواهد رسید.



شیوه هدایت خداوند

هدایت هر یک از مخلوقات متناسب با ویژگی‌هایی است که خداوند به او داده است :

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»^۳

آنچه را خداوند خلق کرده، با اندازه و حدود معینی خلق کرده است و آن را به دستگاه‌هایی مجهز کرده که با آن اندازه‌ها متناسب باشد و به وسیله همان وسایل او را به سوی هدفی که برایش در نظر گرفته هدایت فرموده است. پس هر موجودی به سوی هدف و کمالش با هدایتی الهی در حرکت است...^۴

نحوه هدایت موجودات، با توجه به قابلیت‌های متفاوت آنها فرق می‌کند. هدایت نباتات و گیاهان به شکل طبیعی است و این هدایت در حیوانات به شکل غریزی باعث حرکتشان به سوی کمال می‌گردد. اما شیوه هدایت انسان در سطحی متفاوت از نباتات و سایر حیوانات و به‌طور کلی متمایز از سایر موجودات است. این تفاوت به خاطر قابلیت‌های خاص انسان‌هاست.

۱. سوره طه، ۵۰

۲. سوره لیل، ۱۲

۳. سوره اعلیٰ، ۲ و ۳

۴. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۵

هدایت ویژه انسان

دانستیم هنگامی که موجودی در جهان آفریده می‌شود قابلیت‌هایی براساس اهداف خلقتش به او بخشیده می‌شود و براساس همین ویژگی‌ها، برای رسیدن به کمال و هدفش هدایت می‌گردد و همین هدایت است که در صورت نبود موانع، مخلوقات را به کمال لایقشان می‌رساند. از آنجا که انسان قابلیت‌هایی چون عقل و اختیار دارد هدایت او به سمت کمالش متفاوت از سایر موجودات می‌گردد. خداوند برنامه حرکت انسان در مسیر کمال را از طریق ارسال رسولان، با نشان دادن راه صحیح به بندگان ارائه داده است:

«قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱
«یقیناً خداوند بر مؤمنین منت نهاد که به میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند (و از آلودگی‌های فکری و روحی) پاکشان می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.»

هدایت انسان برعکس سایر موجودات یک جریان دوطرفه است. یعنی، انسان نیز باید از قابلیت‌های خود (عقل و اختیار) به شکل درست استفاده نماید تا هدایت شود. همان گونه که یک ورزشکار تنها با استفاده از قابلیت‌های خود همچون قدرت بدنی و سلامت جسم و رفع موانع بر سر راه قهرمانی می‌تواند به مقام برتر در مسابقات بزرگ برسد، انسان نیز می‌بایست از ابزار و استعدادهاى خود نهایت بهره را برده تا به هدفی که برای آن خلق شده است دست یابد. انسان‌ها با توجه به قدرت تعقل و اختیاری که دارند، ممکن است در این جریان مشارکت فعال و مثبت داشته باشند یا به این راهبری توجهی نکرده، آن را نپذیرند. در طول تاریخ اقوام زیادی بوده‌اند که به راهبری پیامبران توجه نکرده‌اند از جمله قوم ثمود. آنان بین «هدی» و «عمی»، گزینه دوم را ترجیح دادند.^۲

۱. سوره آل عمران، ۱۶۴

۲. سوره فصلت، ۱۱۷ (و اما ثمودیان، پس آنان را هدایت کردیم، ولی آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند.)

در هدایت شدن، هم هادی نقش دارد و هم مهتدی. موفقیت هدایتگر جز در سایه همدلی و همراهی رهرو و مهتدی میسر نمی‌شود. قرآن کریم بر این موضوع تأکید می‌کند که هدایت گروه‌هایی که حاضر به پذیرش راهبر و راه نشده‌اند، ممکن نیست. حتی اگر پیامبر خدا ﷺ هادی آنها باشد:

«أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

در مقابل، کسانی که به خداوند ایمان بیاورند (راه و راهبر را بپذیرند) خداوند هادی آنان خواهد شد:

«... وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱

هدایت خداوند مثل نور خورشید است. تالو خورشید فراگیر است. بر همه چیز و بر همه کس می‌تابد. گیاه، حیوان، زمین، آب، دریا و... . حال اگر کسی پوششی بر خود نهد، یا به درون غار تاریکی برود بهره‌ای از آن نمی‌برد و اگر خود را در معرض آفتاب قرار دهد، بهره‌مند می‌شود.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ

قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ»^۲

بنابراین در مقابل هدایت خداوند، مخاطبان به دو گروه تقسیم می‌شوند. شرایط مخاطبان متفاوت است و به تبع آن، نتایج متفاوت می‌شود. کسی که خداوند را ولی خود می‌گیرد، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم و ارائه انوار برتر، او را از ظلمات می‌رهاند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند می‌خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» اما حال کافران این گونه نیست. در نتیجه در همان گمراهی که دارد رها می‌گردد؛

«مَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَيَذُرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»^۳

۱. سوره زخرف، ۴۰.

۲. سوره حج، ۵۴.

۳. سوره غافر، ۵۸.

۴. سوره اعراف، ۱۸۶.

پرسش و پاسخ

- ۱ چگونه است که با رحمان و رحیم بودن خدا و هدایت فراگیر الهی باز برخی افراد در گمراهی به سر می‌برند؟
- ۲ غیر از قوم ثمود، اقوام و افراد دیگری که هدایت الهی را نپذیرفته‌اند نام ببرید و داستان آنها را در کلاس مطرح کنید.



هادیان واقعی، هادیان پنداری

در درس قبل با واژه هادی آشنا شدید. این واژه، اسم فاعل از ریشه «هدی» می‌باشد.

آیا تاکنون در معنای آن تأمل کرده‌اید؟

شاید تعجب کنید اگر بشنوید «هادی» یک شغل بوده است. درست است یک شغل!!

فکر می‌کنید وظیفه هادی چه بوده است؟

و چه خدمتی به مردم می‌کرده است؟

عربستان، سرزمین وحی و نزول قرآن کریم، یکی از گرم‌ترین سرزمین‌هاست. بیشتر آن را بیابان‌های خشک و شنی فرا گرفته است. مردم پیش از نزول قرآن (دوره جاهلیت) برای این بیابان‌ها براساس خصوصیاتشان نام انتخاب می‌کردند. داشتن یا نداشتن آب، راه روشن و آشکار داشتن یا ظلمت آنها و... از جمله این ویژگی‌ها بوده است؛ گذشتن از این بیابان‌ها آکنده از ترس‌ها، بیم‌ها و خطرات فراوان بود. بیابان در نگاه آنان مانند غولی بود که هر آن ممکن بود دهان باز کند و شخص را در خود فرو برد.

در دوره جاهلیت برای عبور از این بیابان‌ها، وجود راهنمایان حرفه‌ای ضرورت داشت. از همین رو کارشناسانی بودند که در یافتن راه‌های بیابان تبحر ویژه داشتند و حرفه آنان عبور دادن مسافران از بیابان و سالم به مقصد رساندن آنان بود. به این افراد «هادی» گفته می‌شد. اما همه مسافران به مقصد نمی‌رسیدند و...

حکایت ما و حرکتمان در مسیر کمال در این دنیا حکایت مسافران بیابان‌های پر مخاطره است. آیا ما به تنهایی می‌توانیم این سفر را به سلامت طی کنیم؟ آیا به هر هادی می‌توان اعتماد کرد؟

دانستیم که قرآن کریم خداوند متعال را هادی مطلق و سرچشمه هدایت معرفی کرده است. او هر موجودی را بر اساس قابلیت‌هایش هدایت می‌کند. از آنجا که انسان دو ویژگی اختیار و عقل را داراست هدایتش به صورت ارسال رسولان صورت می‌گیرد. بنابراین پیامبران الهی هدایتگران بشر به سوی کمالشان می‌باشند.

اما در بررسی و مطالعه قرآن با دو گروه هادیان حق و باطل روبه‌رو هستیم که این هادیان هر کدام راهی را برای رسیدن به هدف معرفی می‌کنند و دوستداران‌شان ولایت آنها را پذیرفته و از ایشان تبعیت و پیروی می‌کنند.

ملاک تشخیص هادیان حق از باطل چیست؟

ملاک تشخیص هادیان واقعی از پنداری

معیار واقعی بودن هادی و درست بودن تبعیت از آنها در قرآن چند چیز بیان شده است :

الف : حق بودن دعوت

تنها باید از حق مطلق یا از کسی که تبعیت او براساس حق است، پیروی کرد. تبعیت از حق و کسی که انسان را به سوی آن راهنمایی می کند بدون هیچ قید و شرطی براساس عقل بشر واجب است.

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»

«بگو آیا از معبودان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو فقط خداست که به سوی حق هدایت می کند. پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده است؟ چگونه (بدون بصیرت و دانش) داوری می کنید؟»



■ ب : هدایت یافته بودن

هادی علاوه بر دعوت به حق باید به آنچه هدایت می‌کند، ایمان قلبی داشته و هدایت یافته باشد.

«وَجَاءَ مِنَ الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱

معیار تبعیت در آیات مذکور عبارت است از : اول آنکه هیچ مزدی نمی‌خواهند دوم آنکه هدایت یافته (مهتدی) هستند. پیروی کردن از کسانی که دو شرط مذکور را نداشته باشند جایز نیست؛ زیرا در حالتی که سخنی حق باشد، پیروی از آن در صورتی واجب است که غرض از بیان آن فساد، کسب مال، جاه و... نباشد. اما اگر فرد خودش گمراه باشد، سخنش نیز جز گمراهی چیزی ندارد.

علامه طباطبایی (رحمه الله) درباره شرط دوم می‌گوید :

«ما اهل عرف همین که ببینیم کسی کلمه حقی گفت و ما را به سوی آن دعوت کرد، می‌گوییم او هادی ما به سوی حق است. و او را به چنین صفتی توصیف می‌کنیم. هر چند که خود او بدانچه می‌گوید، معتقد نباشد. و یا اگر تا حدودی معتقد به گفته خویش هست، به آن عمل نکند. و یا اگر عمل می‌کند، معنای واقعی کلمه حق را تحقق ندهد. بلکه تنها عملی انجام بدهد ولی عملش مغز و معنا نداشته باشد. و نیز ما او را به این صفت توصیف می‌کنیم، چه اینکه خودش به خودی خود به آن کلمه حق راه یافته باشد و یا اینکه دیگران او را بدان هدایت کرده باشند. در حالی که از نظر واقع و حقیقت چنین نیست بلکه هدایت به سوی حق یعنی رساندن افراد به حق صریح و متن واقع، و این تنها کار خدای سبحان و یا کار کسانی است که خود راه یافته باشند».^۲

■ ج : عالم بودن

ویژگی دیگری که به هادی شایستگی پیروی شدن را می‌دهد، «علم داشتن» است. علم است که به پیروی اعتبار می‌بخشد و شرایط لازم برای هدایت شدن را فراهم می‌سازد :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكُمْ فَاتَّبِعُونِي أَهْدِكُمْ صِرَاطًا سَوِيًّا»^۳

۱. سوره بقره، ۲۰ و ۲۱

۲. المیزان، ج ۱، ص ۵۷

۳. سوره مریم، ۲۳

(حضرت ابراهیم علیه السلام گفت): «پدرم همانا برای من از طریق وحی دانشی آمده که تو را نیامده است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست راهنمایی کنم.»

تکیه آیه شریفه بر قاعده عقلی لزوم تبعیت جاهل از عالم است. علم داشتن ابراهیم علیه السلام و بهره‌مندی از این موهبت الهی، دلیل محکمی بر ضرورت تبعیت از ابراهیم علیه السلام و اهمیت علم است. عالم بودن هادی اعتمادساز است و مخاطب را قانع می‌نماید که با قوت قلب بیشتری مسیر را بپیماید و عمل کند.

برای مطالعه

حضرت ابراهیم علیه السلام برای دعوت عمومی خویش به تبعیت از خودش در نهایت ملاحظت و ملامت با او برخورد می‌کند. استفاده از واژه‌هایی چون «ابت» و استدلال‌های بعدی که به خیرخواهی ایشان اشاره دارد مؤید این نکته است. ملاحظت و مهربانی نسبت به تابعین دستور الهی است:

﴿وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

ابن عباس، منشأ تعبیر «خفض جناح» را این‌گونه تبیین می‌کند: مرغان هنگامی که جوجه‌ها را به طرف خود می‌آورند، نخست پرو بال را می‌کشایند تا جوجه‌ها در زیر آن آرام گیرند، سپس بال‌ها را به زیر می‌آورند و این نشانه محبت است. پیامبران باید با مؤمنان متواضع باشند تا آنها از وی پیروی کنند. انجام این دستور الهی سبب شده پیروان گرد محضر ایشان جمع شوند.^۲

فعالیت

آیه زیر به کدام یک از ویژگی‌های هادیان واقعی اشاره دارد؟

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ﴾^۳

۱. سوره شعراء، ۲۱۵

۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۳۱

۳. سوره مائده، ۱۰۴

د : اهل اندیشه باشد

پیروی کورکورانه و بدون اندیشه یا تبعیت از هادی بدون اندیشه مردود است.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ. وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۱

هنگامی که از کافران و مشرکین، دعوت به تبعیت از رسولان الهی می‌شد، این گونه پاسخ می‌دادند که ما از پدرانمان تبعیت می‌کنیم، در حالی که پدران آنان نیز همچون خودشان، دور از اندیشه و تعقل بودند و هدایت را نپذیرفته بودند.

انسان‌های بی‌اندیشه در این آیات به صورت چهارپایانی ترسیم شده‌اند که در آنچه به آنها گفته می‌شود، نمی‌اندیشند و هنگامی که چوپان آنها را صدا می‌زند، صرفاً آن را می‌شنوند و نمی‌اندیشند چه می‌گوید. بلکه بدتر از چهارپایانند زیرا آنها می‌بینند، می‌شنوند و آواز می‌دهند اما ایشان صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ هستند.

آنان از فهم سخنان پیامبر که به سود آنهاست کر هستند، حرف صحیحی برای گفتن ندارند پس لال هستند و پیش پای خود را نمی‌بینند. تمام راه‌های فهم که گوش، چشم و زبان است بر رویشان بسته است.

و وظیفه ما در مقابل هادیان واقعی و پنداری

کسی که خداوند را ولی و سرپرست خود می‌گیرد، خداوند با عنایت و تدبیر مستقیم خود و تابانیدن انوار هدایت، او را از ظلمات می‌رهاند. چنین انسانی هر روز چندین بار هدایت خود را از خداوند می‌خواهد «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

پیامبران الهی نیز که واسطه میان بشر و خداوندند، هادیان واقعی هستند و همه ویژگی‌های فوق را دارا می‌باشند. لذا ولایت آنها را می‌پذیریم و با پذیرفتن آنها به‌عنوان ولی، اراده خود را تسلیم آنها می‌کنیم و تابع تدبیر و اوامرشان می‌شویم. تسلیمی برخاسته از میل و علاقه نه

۱. سوره بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱

از سر اکراه و زور. در مقابل، از هر گونه پذیرش ولایت شیطان و مستکبرین خودداری می‌کنیم زیرا:

هر کس او را ولی خود بگیرد، بدون شک گمراهش خواهد کرد. شیطان بر کسانی تسلط دارد که ولایت او را پذیرفته باشند.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^۱

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ»^۲

در این حالت، شیطان پیشگام می‌شود و پیرو را با خود به وادی ضلالت خواهد کشاند. گمراهی و ضلالت در چنین حالتی حق آنان است زیرا آنان آگاهانه و در حالی که خود را پیرو حق می‌دانند، شیاطین را اولیای خود گرفته‌اند:

«قَرِيبًا هَدَىٰ وَ قَرِيبًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ
وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ»^۳

امکان هدایت انسان‌ها، مادامی که خود را هدایت‌یافته می‌دانند وجود ندارد. توضیح آنکه؛ انسان مادامی که معترف به باطل بودن راه باطلی که می‌پیماید باشد و حق را از یاد نبرده باشد، امید به برگشتن در او هست. اما در صورتی که معتقد باشد راهی که می‌رود همان راه هدایت است، در گمراهی استوار می‌شود. چنین فردی، هر عملی انجام می‌دهد می‌گوید همین‌گونه باید انجام داد و تصور می‌کند که در عمل خود راه راست را یافته است. در نتیجه باطل را به عنوان حق و شر و شقاوت را به عنوان خیر و سعادت اخذ می‌کند. به همین دلیل تمام ابعاد هدایت را بر روی خود می‌بندد. محال است کسی باطل را با اعتراف به باطل بودنش پیروی کند و شقاوت را با علم به اینکه شقاوت و خسران است طلب نماید.^۴

پیروی و اختیار

وظیفه مهم ما پیروی و تبعیت است. پیروی و تبعیت باید از روی اختیار و اراده و نشانگر موافقت با آنچه هادی بیان داشته است باشد. تبعیتی مستمر نه مقطعی.

۱. سوره نحل، ۱۰۰

۲. سوره حج، ۴ (هر کس که او را به سرپرستی و دوستی خود گیرد، حتماً او گمراهش می‌کند و به آتش سوزنده، راهنمایی‌اش می‌نماید).

۳. سوره اعراف، ۳۰

۴. المیزان، ج ۸، ص ۷۷

بنابراین هرگونه پیروی که از روی اختیار نباشد و با اجبار و اکراه همراه باشد، پیروی نیست و به فردی که آن مسیر را پیروی می‌کند، نمی‌توان پیرو گفت. پیروی اجباری، دوام ندارد. پیرویی میل هر فرصتی را برای خروج از مسیر مغنم می‌شمارد.

برای مطالعه

شهید مطهری در کتاب ده گفتار می‌فرماید:

«در کتب اخلاقی گاهی از دسته‌ای از قدما یاد می‌کنند که برای آنکه زیاد حرف نزنند و سخن لغو یا حرام به زبان نیاورند، سنگریزه در دهان خود می‌گذاشتند که نتوانند حرف بزنند، یعنی اجبار عملی برای خود درست می‌کردند. معمولاً دیده می‌شود که از این طرز عمل به عنوان نمونه کامل تقوا نام برده می‌شود، در صورتی که اجبار عملی به وجود آوردن برای پرهیز از گناه و آنگاه ترک کردن گناه، کمالی محسوب نمی‌شود. اگر توفیق چنین کاری پیدا کنیم و از این راه مرتکب گناه نشویم البته از گناه پرهیز کرده‌ایم اما نفس ما همان ازدهاست که بوده است. آن وقت کمال محسوب می‌شود که انسان بدون اجبار عملی و با داشتن اسباب و آلات کار، از گناه و معصیت پرهیز کند. حقیقت تقوا همان روحیه قوی و مقدس عالی است که خود، حافظ و نگهدارنده انسان است. باید مجاهدت کرد تا آن معنا و حقیقت پیدا شود.»^(۱)

پرسش و پاسخ

- ۱ با توجه به این جمله امام خمینی (علیه السلام) که فرمودند: «خطر آمریکا به حدی است که اگر کوچک‌ترین غفلتی کنید نابود می‌شوید» و آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»، نتیجه پذیرفتن ولایت شیاطین چه خواهد بود؟
- ۲ سلیمان بن عبد الوهاب، برادر مؤسس فرقه ضالّه وهابیت در باب اعتقادات این فرقه خطاب به آنها می‌نویسد: «وَحَمَلْتُمْ كَلَامَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَرَسُولَهُ ﷺ وَ كَلَامَ أَهْلِ الْعِلْمِ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - عَلَىٰ مَفَاهِمِكُمُ الْفَاسِدَةِ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ای وهابیان (اعتقادات شما مفاهیم باطلی است که) کلام خدا و رسول و اهل علم را بر آن عقاید فاسد حمل می‌کنید^۲ به اعتقاد وی، وهابیت فاقد کدام یک از ویژگی‌های هادیان حقیقی است؟

۱. مجموعه آثار، مطهری، مرتضی، ج ۲۳، ص ۶۹۴، با اندکی تلخیص
۲. سلیمان بن عبد الوهاب، الصواعق الإلهية في الرد علي الوهابية، ص ۵۲.



تفکر، روشنا بخش مسير

قرآن کریم، آنگاه که به بیان عوامل دوزخی شدن انسان‌ها – کسانی که به کمالشان نرسیده‌اند – از زبان خودشان می‌پردازد، این گونه بیان می‌فرماید :

«قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

«گویند : اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.»

در جایی دیگر می‌فرماید :

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...»

«به‌طور مسلم، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم، زیرا آنها عقل‌هایی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند...»

براستی تعقل و اندیشه‌ورزی چگونه با سعادت و شقاوت ما ارتباط برقرار می‌کند؟

تفکر در چه اموری شایسته است و با سعادت ما ارتباط بیشتری دارد؟

موانع تفکر صحیح چه اموری هستند؟

جایگاه و اهمیت تفکر

امام کاظم علیه السلام به شاگرد برجسته خود هشام بن حکم فرمودند :

«ای هشام، خداوند دو حجت بر مردم دارد؛ حجتی آشکار و حجتی پنهان.

حجت آشکار، رسولان و انبیاء و ائمه اند و حجت پنهان؛ همان عقل انسان هاست.»^۱

توجه خاص انبیاء برای کمال بخشیدن به عقل «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا وَلَا نَبِيًّا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلُ»^۲ نشان از اهمیت تفکر دارد.

قرآن کریم نیز با تعبیر مختلفی نظیر «تعقلون، تفکرون و تفقهون» انسان را به تفکر و اندیشه ورزی دعوت می نماید. علاوه بر آن تدبر و تذکر که از دیگر خواسته های قرآن از ماست، بیان دیگری از اندیشه ورزی است.

همچنین آیات متعددی با توییح مشرکان و منکران به خاطر بی توجهی ایشان به اندیشه ورزی، آن را عامل اصلی ضلالت و گمراهیشان بیان می فرماید. اهل ایمان اندیشه ورزند و آنکه ایمان نمی آورد اندیشه نمی کند :

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۳

«و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که ایمان بیاورند؟ شایسته نیست که کسی جز به اذن خدا ایمان بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد.»

تفکر ارزشمند

ما درباره غالب کارهای روزانه ای که انجام می دهیم فکر می کنیم. اینکه چه غذایی را بخوریم یا در تعطیلات به کجا سفر کنیم یا... به همین دلیل همه ما خود را فردی اهل فکر و اندیشه می دانیم.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۳

۳. سوره بونس، ۹۹ و ۱۰۰

آیا منظور قرآن از دعوت به تفکر، فکر کردن در اینگونه امور است؟
برای دریافت پاسخ به محضر قرآن می‌رویم. تأمل در آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که خداوند تفکر در «آیات» یا نشانه‌ها را از ما طلب کرده است. برخورد ما انسان‌ها در مواجهه با آیات خداوند دوگونه است: استقلالی و طریقی.

مثال زیر بحث را روشن‌تر می‌کند:

علائم راهنمایی و رانندگی (آیات) نشانه‌هایی برای معانی خاص هستند؛ مثلاً چراغ قرمز به معنای «ایستادن» و چراغ سبز به معنای «حرکت کردن» است.

افراد در مواجهه با این علائم دو گونه عکس‌العمل نشان می‌دهند:

۱ گروه اول، صرفاً به رنگ، اندازه، زیبایی و... آن توجه می‌کنند. این گروه نگاه استقلالی به تابلوها دارند.

۲ گروه دوم، تابلو و علامت را وسیله‌ای برای رسیدن به معنا می‌دانند. این نگاه، نگاه طریقی است، یعنی از این تابلو معنی ایستادن را برداشت می‌کنند، به عبارت دیگر تابلو، راهی است برای رسیدن به معنای «ایست».

در مواجهه با آنچه در جهان می‌بینیم همین دو نگاه وجود دارد: گروهی به ظاهر آنچه می‌بینند بسنده می‌نمایند (نگاه استقلالی) و گروهی آن را نشانه‌ای برای امور دیگر می‌بینند. (نگاه طریقی)، به طور مثال از دیدن آثار مختلف در اشیا و... پی به وجود یک قدرت مافوق و تأثیرگذار می‌برند، یا با دیدن نظم موجود در اشیا، همانند دانه‌های انار و... پی به وجود یک خالق نظم‌دهنده می‌برند.



عکس‌العملی که خدا در مقابل آیات از انسان انتظار دارد، نگاه طریقی به آنهاست؛ و رسیدن از دال به مدلول یا به عبارت دیگر از ظاهر به باطن آن.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ... أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ...»^۱

«آیا دربارهٔ خود نیندیشیده‌اند... آیا در زمین سیر نکرده‌اند.»

این گونه تفکر است که امام علی علیه السلام آن را عبادت دانسته است:

«هیچ عبادتی همانند فکر و اندیشه در آفرینش نیست.»^۲

موضوعات تفکر

آیا هر مسئله‌ای که در مقابل ما قرار گرفت باید موضوع اندیشه واقع شود؟ آیا اندیشیدن و توجه به هر موضوعی خوب و شایسته است؟

برای اینکه موضوعات قابل تفکر روشن شود، تمثیل زیر به ما کمک خواهد کرد:

دستگاه اندیشه از جهتی شبیه دستگاه گوارش است. دستگاه گوارش کار آماده کردن غذا برای سلول‌ها را برعهده دارد. اما هر غذایی مناسب سلول‌ها نیست. موادی باید وارد سلول‌ها شوند که هم رشد آنها را تأمین کنند و هم سلامتیشان را به خطر نیندازند. موضوعات مورد تفکر هم، جذب شخصیت ما می‌شوند و با پذیرش آنها، هویت ما شکل می‌گیرد.

از جهت دیگر، اندیشه مانند بذری است که در ذهن جوانه می‌زند، در دل و قلب ریشه می‌دواند و برگ و بار آن به صورت اعمال، ظاهر می‌گردد. لذا کسی که به خوبی‌ها می‌اندیشد، در زمین ذهن، بذر عمل صالح را می‌افشانند. اما آن کس که فکرهای شیطانی در سر می‌پروراند، بذره‌ای فاسد کشت می‌کند و در نهایت، درخت اندیشه‌اش، میوهٔ تلخ «گناه» می‌دهد.

امام علی علیه السلام فرمودند:

«آن که مرغ فکرش در اطراف گناهان زیاد پرسه می‌زند، بالاخره روزی به دام

گناه خواهد افتاد.»^۳

حضرت عیسی علیه السلام به حواریون خود فرمود:

۱. سورهٔ روم، ۸ و ۹

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۶۴۱

۳. میزان‌الحکمه، ج ۳، حدیث ۱۵۶۴

«من به شما امر می‌کنم که فکر گناه و فساد را به دل خود راه ندهید، تا چه رسد به خود فساد. زیرا کسی که روح و فکرش به فساد مشغول باشد، مانند کسی است که در اتاقی نگارین و آراسته، آتشی روشن کند. با چنین کاری، نقش‌های زیبای اتاق با دود آتش آلوده و کثیف می‌گردد، هر چند خانه نسوزد.»^۱

با این اوصاف، این سؤال مطرح می‌شود که :

قرآن کریم در جریان دعوت به اندیشه‌ورزی و تفکر، چه چیزهایی را شایسته تفکر دانسته است؟ موضوع ارزشمند تفکر در اسلام آیات و نشانه‌های خداوند در جهان هستی است. این آیات مصداق‌های متعددی دارند و به نوعی تمام مخلوقات را دربرمی‌گیرند.

آیات و نشانه‌ها در قرآن کریم به دو بخش کاملاً مجزا با مصادیق متفاوت تقسیم می‌شوند : بخش اول آیات مربوط به کلام و زبان می‌باشد که از طریق وحی در اختیار ما قرار گرفته است. آیات قرآن کریم، تنها نمونه این نوع آیات می‌باشد که تفکر در آن از ما خواسته شده است :

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۲

بخش دیگر آیات از جنس کلام نیست بلکه رخدادها، حوادث و پدیده‌های اجتماعی، تاریخی و طبیعی می‌باشند. قرآن از این نوع آیات که در جهان خارج از انسان هستند به «آیات آفاقی» و از آیات و نشانه‌هایی که در وجود خودمان (جهان درون انسان) به «آیات انفسی» تعبیر می‌کند.^۳

برای مطالعه

«پس هر روز بامداد باید که یک ساعت در تفکر این کند. و اندیشه اول در معاصی ظاهر کند : از زبان اندیشه کند که در این روز به سخن مبتلا خواهد شد، و باشد که در غیبت و دروغ افتد، که از آن چون حذر کند ... و باشد که به اندیشه یک ساعته وی را خاطری در آید که همه عمر، از معصیت دست بردارد. پس از این جمله تفکر است که از عبادت یک ساله بهتر است، که فایده وی همه عمر را باشد.»^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۳۳

۲. سوره محمد، ۲۴

۳. سوره فصلت، ۵۳

۴. ابو حامد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۵۰۷

الف : آیات انفسی

امیر مؤمنان علی علیه السلام در بیانی انسان را متوجه این نکته می‌سازد که درون جرم صغیر آدمی، عالم بزرگی نهفته است که راهنمای راه حق و حقیقت است و همچون نامه گویایی پرده از باطن و اسرار درونی خود برمی‌دارد.

أَتَزْعُمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱.

تو می‌پنداری که کالبد کوچکی هستی، درحالی که جهان بزرگ در باطن تو گنجانده شده است. نظری به سوی خود کن که تو جان دلربایی مفکن به خاک خود را که تو از بلندجایی
تو ز چشم خود نهانی، تو کمال خود چه دانی؟ چو دُر از صدف برون آ، که تو بس گران‌بهایی
انسان با سفر به اعماق وجودی خویش و با شناخت خود و سرمایه‌هایش به خداشناسی
راه می‌یابد. از این رو، هرچه معرفت نفس نیکوتر و بهتر شود، معرفت حق و خداشناسی نیز
نیکوتر و بهتر می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان رابطه مستقیم معرفت نفس با معرفت حق تعالی می‌فرماید:
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

«هرکس نفس خود را بشناسد، پس به یقین پروردگارش را شناخته است.»^۲

تفکر در سرآغاز انسان، معرفت به خالق و آفریننده را به همراه خواهد داشت زیرا انسان
وقتی خود را موجودی ضعیف و حقیر دانست و وابستگی خویش به قدرتی بی‌ظنیر را
احساس کرد، راهی به سوی معرفت خدا برایش گشوده خواهد شد.

شناخت مراحل شکل‌گیری بعد مادی انسان، دیدگاه فرد نسبت به خود را متحول
می‌سازد. تفکر در تعبیری که قرآن برای جنبه مادی انسان به کار برده است از قبیل خاک،
گل، گل چسبنده، لخته خون، آب جهنده و... انسان را واقع بین می‌کند و او را از غرور
و نخوت باز می‌دارد.

برخی دیگر از آیات، بر بزرگی و عظمت انسان دلالت دارند. او خلیفه خدا معرفی شده
و به او کرامت بخشیده شده است. مسجود فرشتگان بوده و آفرینش برای او مسخر شده

۱. دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، ص ۱۷۵

۲. بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۴۵۲

است. درک دقیق این تصویر سبب می‌شود فرد از هرگونه فعل و گفتاری که اهانت کننده به این جایگاه باشد برحذر باشد.

ب: آیات آفاقی

قرآن در میان آیات آفاقی (آیات خارج از وجود انسان)، به طبیعت و تاریخ بیشتر پرداخته است:

۱ طبیعت: سراسر قرآن کریم، مملو از آیاتی است که طبیعت را توصیف کرده و انسان را به تفکر و اندیشیدن درباره آنها دعوت می‌کند:

زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، شب و روز، ماه، ابر، باران، جریان باد، حرکت کشتی‌ها در دریاها، حیوانات و... و هر امر محسوسی که انسان در اطراف خود می‌بیند. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ.»

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های

(روشنی) برای خردمندان است.»



۱. سوره آل عمران، ۱۹۰

۲ تاریخ: آیات متعددی به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند و آن را مانند یک منبع برای علم معرفی می‌کند. از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله قوانین و سنن صورت می‌گیرد. عزت‌ها، ذلت‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها، خوشبختی‌ها و بدبختی‌های تاریخی، حساب‌هایی دقیق و منظم دارد و با شناختن آن حساب‌ها و قانون‌ها می‌توان تاریخ حاضر را تحت فرمان درآورد و به سود خود و مردم عصر خود، از آن بهره‌گیری کرد. قرآن کریم می‌فرماید:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»^۱

«پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در روی زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بوده است؟!»



۱. سوره آل عمران، ۱۳۷

موانع اندیشه ورزی

قدرت تفکر، نوع انسان را از حیوان متمایز می‌کند. انسان در پرتو همین امتیاز به شناخت دقیق و همه‌جانبه از خالق هستی، هدف و مقصد آن، اشیا و پدیده‌ها و افکار پیرامون خود می‌پردازد و قادر می‌شود پرده از بسیاری از مجهولات بردارد. در نگاه قرآن کریم، تفکر صحیح، آدمی را به حق و واقع می‌رساند و برخی عوامل مانع این مهم می‌باشد:

۱ رفتارهای نادرست: تقوای الهی این امکان را فراهم می‌نماید که فرد توانایی جدا کردن حق از باطل را بیابد:

«إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»

در مقابل رفتارهای نادرست و گناه سبب می‌شوند که افراد قدرت اندیشه خود را از دست بدهند. این رفتارها مانند حجاب‌هایی بر مرکز اندیشه ورزی و تعقل می‌نشینند و با این پوشش، به درست کار کردن آن ضربه وارد می‌کند. قلب انسان اگر سالم باشد حقایق را درک می‌کند ولی به خاطر این بیماری‌ها، مهر خورده، قفل زده، پرده افکنده شده و فاقد درک و فهم می‌شوند.

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغْيِرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۱

«به خاطر پیمان شکنی و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران به ناحق و اینکه از روی استهزا می‌گفتند دل‌های ما، در غلاف است. آری خداوند به سبب کفرشان، بر دل‌های آنها مهر زده که جز عده کمی که راه حق می‌پویند ایمان نمی‌آورند.»

۲ جهل: قرآن کریم به صورت مطلق آدمیان را از ورود جاهلان به مسائل و موضوعاتی که درباره آنها از شناخت کافی برخوردار نیستند، برحذر داشته، می‌فرماید:

«وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۲

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن.»

۱. سوره انفال، ۲۹

۲. سوره نساء، ۱۵۵

۳. سوره اسراء، ۳۶

در نگاه قرآن، عدم احاطه علمی، یکی از علل اصلی تکذیب پیامبران، قرآن و همچنین کتب آسمانی پیشین و... است.

گسترش دید علمی و توسعه اطلاعات انسان، عرصه و مجال مناسب تری را برای جولان عقل فراهم می آورد مثلاً آگاهی بیشتر از نشانه‌ها و آیات تکوینی (جهان خلقت) سبب می‌گردد که انسان با اندیشه خود به مرحله عالی تری از توحید دست یابد. از این رو در آیات و روایات بر فراگیری دانش و علم تأکید شده است.

۳ غفلت: فراموشی و نسیانی که به علت بی‌توجهی بر انسان عارض می‌شود غفلت گفته می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید:

«کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافل هستند، آنان به کیفر آنچه به دست می‌آورند، جایگاهشان آتش است.»^۱

۴ کبر و غرور: کبر به حالت روحی گفته می‌شود که انسان به سبب آن خود را برتر از دیگران می‌بیند. کبر موجب می‌شود که صاحب آن، شناخت‌ها و باورهای خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری بیندارد و بدین وسیله از ورود به مسیر تفکر و دربی حق بودن محروم بماند. قرآن کریم درباره افرادی که بدون هرگونه برهان به مجادله در آیات خدا می‌پردازند، چنین می‌گوید:

«کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد، ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط کبر است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید.»^۲

۵ پیروی‌های کورکورانه: قرآن کریم همگان را به تفکر برای شناخت حق فراخوانده و پیروی کورکورانه از بزرگان و شخصیت‌ها را موجب انحراف از مسیر حقیقت دانسته است. قرآن از زبان مردمی که این‌گونه به انحراف رفته‌اند، چنین نقل قول می‌کند:

«می‌گویند: پروردگارا! ما از بزرگان و برجستگان خود پیروی کردیم و در نتیجه ما را گمراه ساختند.»^۳

۱. سوره یونس، ۷ و ۸

۲. سوره غافر، ۵۶

۳. سوره احزاب، ۶۷

پیروی کورکورانه از قدرتمندان نیز از موانع تفکر است. آنجا که قدرت و صاحبان آن در نگاه انسان، در جایگاهی برتر از چون و چرا می‌نشینند، به صورت طبیعی تفکر و اندیشه‌ورزی به تعطیلی می‌گراید. برای چنین انسانی ضرورت اندیشیدن و اقامهٔ برهان وجود ندارد، تا حس جست‌وجوگری و اندیشه‌ورزی را به حرکت درآورد.

قرآن کریم این حقیقت را با صراحت در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَام و فرعون بیان نموده است:

«ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم، اما آنان از فرمان فرعون پیروی کردند، درحالی که فرمان فرعون، مایهٔ رشد و نجات نبود.»^۱

پرسش و پاسخ

۱ آیا می‌توان هر فیلمی را تماشا کرد و به هر سرگرمی مشغول شد؟ انسان عقل و قدرت تشخیص دارد و می‌تواند خوب و بد را از هم جدا کند. پس چرا ما را از دیدن برخی فیلم‌ها یا خواندن برخی کتاب‌ها بر حذر داشته‌اند؟

۲ چگونه خودشناسی، به معرفت پروردگار جهان می‌انجامد؟



آهنگ سفر

قرآن کریم احساس انسان‌ها را به هنگام برپایی قیامت این‌گونه توصیف می‌کند :

«كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوَّنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا»

«آنها در آن روز که برپایی قیامت را می‌بینند چنین احساس می‌کنند که گویی توقف آنها در دنیا جز عصرگاه یا صبحگاهی بیشتر نبوده است.»

پس از پایان تعطیلات نوروز یا انتهای تابستان حتماً با این سؤال مواجه شده‌ایم که : «تعطیلات چگونه بود؟»؛ و اغلب جواب داده‌ایم که : «خوب بود، ولی خیلی سریع گذشت.»

به نظر شما این اتفاق منحصر به ایام تعطیلات است؟

با اندکی تأمل با ما هم‌نظر خواهید بود که هنگامی که دربارهٔ اتفاقات سال قبل یا حتی سال‌های گذشته فکر می‌کنیم فاصلهٔ زمانی طولانی با آنها حس نمی‌کنیم؛ مثلاً وقتی به اولین روز حضورمان در مدرسه در سال اول ابتدایی فکر می‌کنیم گویا همین هفتهٔ قبل بوده است یا انگار همین دیروز بود که وارد دورهٔ متوسطهٔ اول شده‌ایم و . . . این موضوع نه تنها دربارهٔ یک سال و دو سال بلکه در رابطه با تمام عمر نیز صادق است.

به راستی چگونه می‌توانیم از عمر، این موهبت بی‌نظیر، نعمت بزرگ و البته محدود، بهرهٔ بیشتری بگیریم و در پیشگاه خداوند سرافراز باشیم؟

قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

ضرورت برنامه‌ریزی

انسانی که تصمیم رفتن به سوی زیبایی‌ها و کمال را دارد، نیازمند برنامه‌ای است که مطابق با آن حرکت کند تا به مقصد برسد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«قوام و استحکام زندگی با داشتن یک نقشهٔ زیبا میسر است و اساس آن نقشهٔ زیبا نیز یک تدبیر زیباست.»^۱

و تأکید می‌فرماید:

«وقت‌های تو اجزای عمر تو هستند، پس هیچ زمانی را از دست مده، مگر برای آن چیزی که به رستگاریت کمک کند.»^۲

گویند گدایی به در مغازه‌ای آمد و به فروشنده گفت: «یک کیسه از این گردوها به من بده.» صاحب مغازه جواب داد: «ای گدای ناشی! کجا دیده‌ای که یک‌باره یک کیسه گردو را به یک گدا بدهند؟» گدا کنار کیسه نشست و گفت: «اجازه می‌دهی دانه‌ای از آن را بردارم؟» صاحب مغازه گفت: «بردار.» گدا دوباره گفت: «دومی را هم اجازه می‌دهی بردارم؟» صاحب مغازه پاسخ داد: «گویا یک کیسه را می‌خواهی یکی یکی از من بگیری.» جریان از دست رفتن وقت نیز این‌گونه است. آیا با وجود عوامل سرگرم‌کنندهٔ فراوان همچون تلویزیون، بازی‌های رایانه‌ای، نرم‌افزارها و برنامه‌های متنوع تلفن همراه و... نیاز به یک برنامه‌ریزی جهت تقسیم مناسب وقت برای بهره‌بردن از همهٔ امکانات، ضرورت ندارد؟ اگر کسی به عمر و شخصیت خود اهمیت می‌دهد، می‌بایست یک تصمیم جدی برای برنامه‌ریزی اتخاذ نماید. برنامه، اهداف اصلی را از فرعی جدا می‌کند و میزان توجه و



۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۵۱۵
۲. همان، ص ۲۰۶

پرداختن به هر کدام را معین می‌سازد و راه رسیدن به اهداف را معرفی می‌نماید. برنامه، جایگاه هر عمل و هر وظیفه‌ای را متناسب با زمان و امکانات و استعدادهایی که انسان دارد، معین می‌کند. در واقع زمان، ظرف عمل ماست.

هر بامداد که سپیده سر می‌زند و سلام روز تازه را ندا می‌دهد، تا بامداد دیگر دقایق و ساعات بسیاری در اختیار ما قرار می‌گیرد. یادمان باشد هر زمانی مناسب کار ویژه‌ای است. حالات روحی و جسمی ما نیز در زمان‌های مختلف، متفاوت است و هر یک کار ویژه‌ای را طلب می‌کند. بنابراین هر زمانی اقتضای اعمال خاصی دارد. ساعات روز، ایام هفته، ماه‌ها و فصل‌های هر سال و نیز مراحل مختلف عمر ویژگی‌هایی دارند که آنها را از دیگر ایام و ماه‌ها و سال‌ها متمایز می‌سازد.

دوران کودکی دوره‌ی شکوفایی توانایی‌های طبیعی است و دوران نوجوانی و جوانی دوره‌ی کسب مهارت‌ها، دانش‌اندوزی‌ها، آمادگی برای حضور در جامعه و به‌خصوص زمان‌شکوفایی معنوی و انتخاب‌های بزرگ است. انتخاب‌هایی که شخصیت و منش انسان را رقم خواهند زد. برای توفیق در این مهم همواره نیازمند الگوهای هستیم که بتواند ما را در این مسیر یاری نماید. این الگوها چه کسانی هستند؟



رسول خدا ﷺ و اهل بیت علیهم السلام ایشان الگوی ما در برنامه‌ریزی

پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم السلام سفارش‌های فراوانی به یاران و پیروان خود نموده‌اند تا آنان نیز زندگی با برنامه دقیق و هدف‌مندی طراحی نمایند. آنها خود نیز برنامه دقیق برای زندگی خود داشته‌اند.

روزی امام حسین علیهم السلام از پدر گرامی خود پرسیدند: وقتی رسول خدا ﷺ به خانه می‌رفتند چه می‌کردند؟
ایشان فرمودند:

«در منزل، اوقات خود را سه قسمت می‌کرد: قسمتی برای عبادت، قسمتی برای اهل خانه و قسمتی برای رسیدگی به کارهای خود. سپس آن قسمتی را که به خود اختصاص داده بود، میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و عموم مردم را به حضور می‌پذیرفت.»^۱

رمز موفقیت

برای موفقیت در انجام برنامه‌های معنوی امور زیر ضرورت دارد:

۱. تصمیم و عزم برای حرکت:

عزم به معنای اراده، قصد و آهنگ است. آدمی با اراده و عزم، آنچه را که انتخاب کرده است عملی می‌سازد. البته عزم و اراده انسان‌ها متفاوت است. هر قدر که عزم قوی‌تر باشد، رسیدن به هدف آسان‌تر است. استواری بر هدف، شکیبایی و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به آن هدف از آثار اراده قوی است. کارهای بزرگ عزم‌های بزرگ می‌خواهد. آنان که عزم و اراده ضعیفی دارند در برابر تندباد حوادث، تاب نمی‌آورند. اما آنان که اراده‌ای قوی دارند، سرنوشت را به دست حوادث نمی‌سپارند و با قدرت به سوی هدف قدم برمی‌دارند. داستان زندگی پیامبران، گواه این مدعاست. از این‌روست که گفته‌اند درجات انسان‌ها وابسته به درجات عزم آنهاست.

۱. نگاهی دوباره به سیمای پیامبر ﷺ، ص ۴۳

۲ مشارطه :

پس از آنکه انسان جهت زندگی خود را مشخص کرد و مسیر کلی آینده‌اش را معین نمود، و کمالش را شناخت، باید اعمال متناسب با آن را بشناسد و به تدریج آنها را انجام دهد و با خود شرط کند که آن کارها را انجام دهد و از اموری که برخلاف جهت زندگی اوست دوری کند. به این کار مشارطه می‌گویند.

امام سجاده علیه السلام در دعای سی‌ویکم صحیفه سجادیه - معروف به دعای توبه - به خداوند متعال عرض می‌کند :

«وَلَيْتَ يَا رَبِّ شَرْطِي إِلَّا أَعُوذَ فِي مَكْرِهِكَ.»

«پروردگارا! شرطی در پیشگاه تو کرده‌ام که به آنچه دوست نداری بازنگردم.»

بدیهی است که ائمه معصومین علیهم السلام با بیان ادعیه‌ای از این قبیل، به دنبال تعلیم مراحل خودسازی به پیروان خود بوده‌اند، همچنان که شکل صحیح مناجات با خداوند را به آنها می‌آموزند.

در مشارطه انسان، مانند بازرگانان در تجارت مادی با خود شرط می‌کنند که در عمل صداقت داشته باشند و اگر از شرایط مقرر در عهدنامه تخلف نمایند خود را مورد سرزنش قرار دهند.

برای تحقق این مهم، توصیه می‌شود که فرد اینگونه تصور کند که عمرش پایان یافته، از خدا تقاضای بازگشت می‌کند و عاجزانه به درگاه خدا التماس می‌نماید :

«قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي. لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ^۱»

«خداوندا مرا بازگردان تا به جبران آنچه انجام داده‌ام عمل شایسته انجام دهم.»

سپس طبق ادامه آیه با پاسخ منفی مواجه می‌گردد : کلاً! «هرگز.»

حال انسان می‌بایست قدری تأمل کند و باز فرض نماید که فرصت بازگشت به او داده شده است. بنابراین، باید با خود شرط کند اموری را انجام دهد و برخی دیگر را ترک کند. شهید مطهری علیه السلام پیشنهاد می‌کند که جهت عدم فراموشی این شرط، آن را روی کاغذ بیاورد^۲.

۱. سوره مؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰

۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۶۲، تعلیم و تربیت در اسلام

فعالیت

نوشتن چه تأثیری در رعایت برنامه‌ها و پرهیز از امور مخالف آن دارد؟ در این خصوص با دوستانتان در کلاس گفتگو کنید.

۳ مراقبه :

فرض کنید در میدان مبارزه و جنگ هستیم و دشمن به دنبال هجوم و تسلیم کردن ما می‌باشد. حال در نظر بگیرید که در همین اوضاع، مرزداران یا رزمندگان خط مقدم، به خوش‌گذرانی و عیاشی مشغول شوند. چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

فردی که تصمیم و عهد برای طی مسیر کمال را دارد، با دشمنان متعدد آشکار و پنهانی روبه‌روست که درصدد از بین بردن عهدهای او و یا کم‌رنگ نمودن آنها هستند. وظیفه فرد در این شرایط چیست؟

یکی از مهم‌ترین این دشمنان نفس انسان است. بزرگان دین همواره مردم را از زیاده‌خواهی‌های نفس برحذر داشته‌اند. امام علی علیه السلام می‌فرماید :

«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ»^۱.

«دشمن‌ترین دشمن تو، نفس تو است.»

بنابراین همواره باید مراقب نفس خود باشیم که در صورت سرکشی و زیاده‌خواهی، به دشمن‌ترین دشمن ما تبدیل خواهد شد.

شهید مطهری رحمته الله در تعبیر دیگری شرایط کسی که مسیر کمال را می‌پیماید به مثابه شرکایی می‌داند که در معامله به یکدیگر اطمینان ندارند و همواره باید مراقب مکر و خدعه طرف دیگر باشند^۲. این شریک خائن با کمترین غفلت انسان را از حریم الهی بیرون رانده و در این تجارت معنوی ورشکسته می‌کند و مصداق آیه شریفه زیر می‌گرداند :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ»^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۶۴

۲. مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۷۶۰، تعلیم و تربیت در اسلام

۳. سوره هود، ۲۱ و ۲۲

در عین حال به یاد داشته باشیم که در این مسیر خداوند یار ماست و آغوش پر مهرش را بر روی ما گشوده است. این سخن خداست که هر کس که یک وجب به سوی من آید یک گام به سوی او خواهیم رفت و هر کس گامی به سوی من آید، دو گام به سوی من خواهیم داشت و هر کس آهسته به سوی من آید شتابان به جانبش خواهیم رفت.

۴ محاسبه و ارزیابی :

از امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام پرسیدند :

زیرک ترین آدم ها کیست؟

فرمود : «کسی که از خود و عمل خود برای بعد از مرگ حساب بکشد.»

پرسیدند : چگونه؟

فرمود : چون صبح تا شب به کار و زندگی پرداخت، در شب به خود برگردد و بگوید : ای نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت و دیگر باز نمی‌گردد. خدا درباره این روز از تو خواهد پرسید که آن را چگونه گذراندی و در آن چه کردی؟ آیا به یاد او و سپاس از او بودی؟ آیا گره از کار فرو بسته مؤمنی گشودی؟ آیا گرد غم از چهره‌ای زدودی؟ آیا ...؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

«به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از اینکه به حساب شما برسند.»^۱

قرآن کریم نیز به همه مؤمنین دستور محاسبه داده است و فرموده است :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و هر کس باید بنگرد که چه چیزی برای فردایش پیش فرستاده است، تقوای الهی پیشه کنید، به درستی که خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

دستور محاسبه در این آیه، همراه با دو تقوا است، تقوای اول برای آن است که انسان را به محاسبه و ادار نماید و تقوای دوم برای آن است که انسان در مقام محاسبه، خدا را در نظر

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۸

۲. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۹۶

۳. سوره حشر، ۱۸

بگیرد و دست به توجیهاات نزند و کارهای خلاف خود را موجه جلوه نداده و احیاناً برای آن، کلاه شرعی درست نکند، زیرا خدا بر اعمال او آگاهی کامل دارد.

این نکته بسیار شایان توجه است زیرا انسان براساس خصلت خودخواهی و خودپسندی که دارد (جز عده قلیلی از اولیاء اللہ) در صورت مشاهده خلاف، به جای آنکه دست به اصلاح زده و نفس خود را مورد عتاب و عقاب قرار دهد و درصدد جبران گذشته برآید؛ کارهای خلاف خود را توجیه می‌کند به طوری که، گویا این عمل بر او واجب و ترک آن معصیت بوده است.

بنابراین، تنها تقوایی که انسان را به محاسبه وادار نماید کافی نبوده، بلکه مهم تقوای در مقام محاسبه است، که اگر این تقوا وجود نداشته باشد، چه بسا زشت‌ترین کارها، زیباترین آن جلوه داده شده، و انسان خود را نه تنها مقصر ندیده و سرزنش نمی‌کند، بلکه با رضایت و خوشحالی خود را برای انجام مکرر آن آماده می‌سازد، در عین آنکه از دشمن درونی شکست خورده، خود را پیروز و فائق می‌بیند؛ و تمام خطرها در همین جا است که انسان فریب شیطان و نفس اماره را بخورد، زشت را زیبا مشاهده نماید. این‌گونه افراد در بینش قرآن کریم از ورشکسته‌ترین انسان‌ها در تجارت معنوی به حساب می‌آیند، چنان که فرمود:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱

و لذا تمام همّ یک انسان کامل این است که فریب شیطان و نفس اماره را نخورد و زشت را زیبا نبیند و مصداق آیه کریمه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»^۲ نگردد و کمال انسان کامل نیز در همین جهت است.

ثمره محاسبه نفس

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى غُيُوبِهِ، وَ أَحَاطَ بِدُنُوبِهِ وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ، وَأَصْلَحَ الْغُيُوبَ.»^۳

۱. سوره کهف، ۱۰۳ و ۱۰۴

۲. سوره فاطر، ۸

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴

«هر که به محاسبه نفس خود پردازد به عیب‌هایش آگاه می‌شود و به گناهانش بی‌می‌برد و آنها را جبران می‌نماید و عیب‌ها را برطرف می‌سازد.»

بهرتر است که هر شب کارهای روز خود را ارزیابی کنیم و پایان هفته نیز به حساب آن هفته، رسیدگی کنیم. یکی از بهترین زمان‌های محاسبه، شب‌های قدر ماه مبارک رمضان است تا بتوانیم براساس آن ارزیابی که از خود کرده‌ایم، در همان شب‌ها تصمیم‌های بهتری برای آینده بگیریم.

۵ معاتبه :

در این مرحله لازم است که انسان پس از انجام محاسبه، نفسش را به خاطر امور ناشایستی که گاهی مرتکب آنها شده است مورد سرزنش قرار دهد و در پی جبران نقاط ضعف خود برآید. مانند راننده‌ای که از چراغ قرمز عبور کرده است و با سوت مأمور راهنمایی و رانندگی مواجه می‌شود و وی را از اشتباهش آگاه می‌سازد.

۶ معاقبه :

پس از مراحل مذکور، نوبت به «معاقبه» یعنی مجازات نفس می‌رسد. این مجازات دارای مراحل و مراتبی است مانند محروم کردن نفس از برخی لذت‌ها در مدتی معین و یا انجام اعمال عبادی خاص.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیان اوصاف متقین در نهج البلاغه می‌فرماید :

«هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد، سرکشی کند، او هم از آنچه

دوست دارد، محروم می‌سازد.»

در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی، نقل شده که هرگاه عصبانی می‌شد و گاهی به بعضی از طلاب در کلاس درس پرخاش می‌کرد، با وجود اینکه این پرخاش پدانه و برای تربیت آنها بود اما از همین پرخاش مختصر پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران برمی‌آمد و طبق نذری که داشت فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می‌گرفت و خود را معاقبه می‌نمود.^۱

۱. خوب‌تر از آفتاب فلک، عبدالحسن بزرگمهرنیا

با این وجود، آنچه که ذکر شد با محرومیت‌های بی‌موردی که برخی صوفیان برای خود در نظر می‌گیرند، بسیار فرق دارد.

پرسش و پاسخ

۱ با کمک معلم خود نمونه‌ای از برنامه‌ریزی بزرگان در زندگی و پایبندی به آن را بیابید و در کلاس مطرح کنید.

۲ آیا اصولی که درس، برای موفقیت در برنامه مطرح کرده از قبیل عزم، محاسبه، مشارطه، مراقبه و غیره قابل تعمیم به سایر برنامه‌های زندگی است؟ مثالی ذکر نمایید.

۳ هر یک از روایات زیر به کدام یک از مراحل برنامه‌ریزی معنوی اشاره دارد؟

امام علی علیه السلام: «أَقْوَى النَّاسِ أَعْظَمُهُمْ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ.»^۱

امام کاظم علیه السلام: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا حَسَنًا إِسْتَرَادَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ.»^۲

امام علی علیه السلام: «مَنْ دَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ ذَبَحَهَا.»^۳

۱. تصنیف غرر الحکم و در الکلم، ص ۲۳۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. غرر الحکم، ص ۶۶۱، ح ۱۴۴۸.



محبت به خدا

«إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ، فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا... يَا مُنِي
قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ، وَيَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ، أَسْأَلُكَ حُبَّكَ، وَ
حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصلُنِي إِلَيْ قُرْبِكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَكَ
أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ، وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِلَيْكَ قَائِدًا إِلَي رِضْوَانِكَ.»

«بارالها! خوب می دانم آن که لذت دوستی ات را چشیده باشد، غیر تو
را اختیار نکند و آن که با تو انس گیرد لحظه ای از تو رویگردان نشود
بارالها! ای آرمان دل مشتاقان و ای نهایت آرزوی عاشقان!
دوست داشتنت را از خودت خواهانم.»

به راستی دوستی با خدا چه آثاری دارد که پیشوایان دین و پیروان ایشان مشتاق
آن بوده اند؟

چگونه می توان دل را به این آذین، آراست؟

ارزش ما

عده‌ای از اندیشمندان برتر دنیا در یکی از کشورهای اروپایی جمع شده بودند تا دربارهٔ موضوع «معیار ارزش واقعی انسان» به بحث و تبادل نظر بپردازند.

علت انتخاب این بحث، این بود که ما برای سنجش ارزش بسیاری از اشیا، معیار خاصی داریم؛ مثلاً معیار ارزش طلا به عیار آن است، معیار ارزش درخت میوه به کیفیت محصول آن و معیار ارزش مزرعه به میزان حاصلخیزی آن است؛ اما معیار ارزش انسان چیست؟!



هرکدام از جامعه‌شناسان صحبت‌هایی در این باره داشتند و معیارهای خاصی ارائه دادند. وقتی نوبت به من رسید، به جایگاه رفتم و گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد. کسی که عشقش یک آپارتمان است، در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است. اما کسی که عشقش خداوند متعال است، ارزشش به اندازهٔ خداست. با تمام شدن حرفم، تمامی جامعه‌شناسان حاضر در جلسه برای چند دقیقه بلند شدند و برایم دست زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، گفتم: عزیزان! این کلام من نبود، بلکه از شخصی به نام علی عليه السلام بود.

ایشان در نهج البلاغه فرموده‌اند: «ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که دوست می‌دارد.»^۱

علامه در ادامه می‌فرماید: عشق حلال به این است که انسان (مثلاً) عاشق پنجاه میلیون تومان پول باشد، حال اگر به انسان بگویند: «ای پنجاه میلیونی!!» چقدر بدش می‌آید؟ در واقع می‌فهمد که این حرف توهین در حق اوست. حالا که تکلیف عشق حلال اما دنیوی معلوم شد؛ ببینید اگر کسی عشق به گناه و معصیت داشته باشد چقدر پست و بی‌ارزش است.^۲

نقش محبت

محبت و دوستی سرچشمه بسیاری از تصمیم‌ها و کارهای انسان است. فعالیت‌هایی که آدمی در طول زندگی انجام می‌دهد، ریشه در دل‌بستگی‌ها و محبت‌های او دارد و همین محبت‌هاست که به زندگی آدمی جهت می‌دهد. به هر میزان که محبت شدیدتر باشد، تأثیر آن نیز در زندگی عمیق‌تر و گسترده‌تر است؛ مثلاً کسی که دوستدار ثروت است، سمت و سوی همه کارهای خود را رسیدن به ثروت قرار می‌دهد، کسی که شیفته مد است، دل مشغولی شب و روز او دست یافتن به آخرین مدهاست و کسی که محبوب و معشوق خود را دانشمند یا هنرمندی قرار می‌دهد، ظاهر و حتی نوع و سبک زندگی خود را شبیه وی می‌سازد.

پیامبر خدا ﷺ با توجه به نقش محبت، می‌فرماید:

«هرکس در روز قیامت با محبوب خود محشور می‌شود.»^۳

محبوب حقیقی

هرکسی اندکی تأمل کند، خواهد دید که زیبایی‌ها و خوبی‌ها را دوست می‌دارد، از بدی‌ها و زشتی‌ها متنفر است و در درون خود در جست‌وجوی سرچشمه خوبی‌ها و زیبایی‌هاست و تا به آن نرسد، آرام و قرار ندارد. این سرچشمه همان خداوند است. هرکس عاشق زیبایی و کمال است، او را دوست می‌دارد و دل به او می‌سپارد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۱

۲. برگرفته از خاطرات علامه جعفری

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶

اگر انسان دل به سرچشمه کمالات و زیبایی‌ها یعنی خداوند سپارد، و قلب خود را جایگاه او کند، زندگی‌اش رنگ و بوی دیگری می‌یابد و هر میزان که ایمان انسان به خدا بیشتر شود، محبت وی نیز به خدا بیشتر می‌شود. عشق و محبت الهی افسردگی، ترس و یأس را از بین می‌برد و نشاط، شجاعت و قدرت می‌بخشد. تنبل را چالاک و زرنگ، بخیل را بخشنده، کم‌طاقت و ناشکیبا را صبور و شکیبا می‌کند و سرانجام آدمی را از خودخواهی به ایثار و از خودگذشتگی می‌رساند؛ عشق به خدا چون اکسیری است که مرده را حیات می‌بخشد و زندگی حقیقی به وی عطا می‌کند. این همه تحول به این علت است که قلب انسان جایگاه خداست و جز با خدا آرام و قرار نمی‌یابد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.»^۱

«قلب انسان جایگاه و حرم خداست، در حرم خدا، غیر خدا را جا ندهید.»

دل سراپردهٔ محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست^۲

از همین رو، قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان را دوستی و محبت شدید آنان نسبت به خدا می‌داند:

و بعضی از مردم همتیانی را به جای خدا می‌گیرند	وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا
آنان را دوست می‌دارند مانند دوستی خدا	يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ
اما کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند	وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ^۳

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵

۲. حافظ

۳. سورهٔ بقره، ۱۶۵

آثار محبت به خدا

اکنون که با نقش محبت آشنا شدیم و دانستیم که یکی از ویژگی‌های مؤمنان، حُبّ خداوند است به برخی از آثار محبت به خدا می‌پردازیم:

الف: پیروی از خداوند

هرگاه انسان کسی را از صمیم دل دوست داشته باشد، خواسته‌هایش را سرلوحه خود قرار می‌دهد تا شاهی بر صداقتش در دوستی باشد. در شعر منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است:

«خدا را نافرمانی کنی و اظهار دوستی با او نمایی؟
به جان خودم این رفتار شگفت است.
اگر دوستی‌ات راستین بود، اطاعتش می‌کردی
زیرا دوستدار، مطیع محبوب خود است.^۱»

احترام به خواسته‌های محبوب و انجام آنها، نه تنها نشانه صداقت در دوستی و علاقه است، بلکه افزایش و استحکام محبت و دلبستگی به محبوب و نزدیک شدن به او را در پی دارد، به خصوص وقتی که این دستورات از جانب خدا باشد. دستورات و خواسته‌هایی که مبتنی بر مصلحت ماست و اطاعت از آنها سعادت و رستگاری و کمال ما را در پی دارد. او نیازی ندارد تا به ما فرمان دهد و نیازش را برطرف کند.

اگر کسی را دوست داشته باشیم تلاش می‌کنیم هر آنچه او دوست دارد را انجام دهیم و خود را بیشتر به او نزدیک کنیم. برای اینکه دوستی خود را با خدا بیشتر کنیم، کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد. پیشوایان ما در این راه به ما یاری رسانده‌اند:

«خداوند؛ بنده گناهکار توبه‌کننده را دوست دارد.^۲»

«خداوند، انسان باحیای بردبار باعفتی را که پاکدامنی می‌ورزد، دوست دارد.^۳»

«خداوند، رسیدگی به دلسوختگان و درماندگان را دوست دارد.^۴»

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۵
۲. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵
۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲
۴. نهج الفصاحة، حدیث ۷۵۶

«خداوند، کسی که جوانیش را در اطاعت او بگذراند دوست دارد.»^۱

«خداوند، زیبایی و آراستگی را دوست دارد.»^۲

برخی می‌گویند: قلب انسان با خدا باشد کافی است و عمل به دستورات او ضرورتی ندارد، آنچه اهمیت دارد، درون و باطن انسان است، نه ظاهر او. اما این توجیه، با کلام خداوند سازگار نیست. خداوند، عمل به دستوراتش را که توسط پیامبر ﷺ ارائه شده است، شرط اصلی دوستی با خدا اعلام می‌کند:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.»^۳

«ای پیامبر، بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان

بدارد و گناهانتان را ببخشد.»

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَا أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ.»^۴

«کسی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کند، او را دوست ندارد.»



۱. نهج الفصاحة، حدیث ۸۰۰

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۴۰

۳. سوره آل عمران، ۳۱

۴. امالی شیخ صدوق، ص ۳۶۹

ب: دوستی با دوستان خدا

اگر محبت خداوند در دلمان خانه کند، محبت کسانی که رنگ و نشانی از او دارند، در دل ما جای می‌گیرد. به هر میزان که ایمان ما به خداوند و محبت ما به او بیشتر و قوی‌تر باشد، محبت ما به دوستان خدا فزون‌تر می‌شود. انبیاء و اولیای الهی و مجاهدان راه حق و آنان که در مسیر بندگی خدا حرکت کردند، دوستان خداوند هستند و برترین این دوستان، رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان  هستند که با تمام وجود به خدا عشق ورزیدند و زندگی خود را در اطاعت کامل خداوند سپری کردند. دوستی با آنان، همان دوستی با خداوند و محبت به آنان در مسیر محبت به خداوند است.

روزی علی علیه السلام وارد مسجد شد و مثل همیشه در کنار پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر زمین نشست. برخی به بدگویی از علی علیه السلام پرداختند. پیامبر که از دشمنی آنان با ایشان خبر داشت از بدگویی آنها خیلی ناراحت شد، به گونه‌ای که در چهره مبارکشان نمایان شد. ایشان در حالی که دست علی علیه السلام را در دست خود داشت، فرمود:

«به خدایی که جانم در دست اوست، بنده‌ای وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه مرا دوست داشته باشد و بداند آن کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد، اما از علی نفرت دارد، دروغ می‌گوید.»

ذکر این نکته ضروری است که محبت به دوستان خدا به معنی بی‌توجهی به دیگران یا دشمنی با آنان نیست. بلکه در اسلام، توجه به عموم انسان‌ها ضرورت دارد. از رسول خدا ﷺ روایت شده است که:

«الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ تَعَالَى فَاحْبُبِ الْخَلْقَ إِلَى اللَّهِ مِنْ نَفْعِ عِيَالِ اللَّهِ.»^۱

تمام انسان‌ها مخلوق خدایند و تا زمانی که پایبند به کرامت ذاتی خود هستند، محترم‌اند و در جهت کمک و یاری به یکدیگر باید تلاش کنند و روابط میان مسلمانان با آنان باید بر مبنای احسان، رحم و شفقت باشد.

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۱. بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۶۱۳

ج : بیزاری از دشمنان خدا و مبارزه با آنان

عاشق روشنایی، از تاریکی می‌گریزد و آن‌کس که به دوستی با خدا افتخار می‌کند، با هر چه ضدخدایی است، مقابله می‌نماید. او دوستدار حق و دشمن باطل است.

عاشقان خدا پرچم‌دار مبارزه با ستم و ستمگران بوده‌اند. همهٔ پیامبران، از حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام تا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زندگی خود را در مبارزه با ستم و پلیدی گذراندند و پرچم مبارزه را از نسلی به نسل بعد منتقل کردند. نمی‌شود کسی دوستدار خداوند باشد و زشتی و ستم را در جامعه ببیند و سکوت اختیار کند.

از این‌رو، «جهاد در راه خدا» در برنامهٔ تمام پیامبران الهی بوده و بیشتر آنان در حال مبارزه با ستمگران به شهادت رسیده‌اند. امروزه نیز مشاهده می‌کنیم که مستکبران و ستمگران برای رسیدن به منافع دنیایی خود، حقوق ملت‌ها را زیر پا می‌گذارند و آنان را از حقوقشان محروم می‌کنند. رنج و محرومیت مردم فلسطین، یمن، عراق، بحرین و ... نمونهٔ آشکاری از رفتار مستکبران است که جز با مبارزه، برطرف نخواهد شد.

در نتیجه، دینداری با دوستی خدا آغاز می‌شود و برائت و بیزاری از دشمنان خدا را به دنبال می‌آورد. اگر کسی بخواهد قلبش را خانهٔ خدا کند باید شیطان و امور شیطانی را از آن بیرون نماید. جملهٔ «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که پایه و اساس بنای اسلام است، مرکب از یک «نه» و یک «آری» است: «نه» به هر چه غیرخدایی است و «آری» به خدای یگانه.^۱

طبق آیات ۳۹ و ۴۰ سورهٔ مبارکهٔ حج، علت مبارزات پیامبران و همچنین جریان مقاومت در عصر کنونی چیست؟



۱. سیری در نهج‌البلاغه، استاد شهید مرتضی مطهری، ص ۲۸۵

پس دینداری بر دو پایه استوار است: تولی (دوستی با خدا و دوستان او) و تبری (بیزاری از باطل و پیروان آن). هرچه دوستی با خدا عمیق‌تر باشد نفرت از باطل هم عمیق‌تر است. امام خمینی رحمته الله علیه بر مبنای همین تحلیل، به مسلمانان جهان این‌گونه سفارش می‌کند: «باید مسلمانان، فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند.»^۱

پرسش و پاسخ

- ۱ نشانه دوست داشتن واقعی خداوند چیست؟ چگونه می‌توانیم دریابیم که آیا ما حقیقتاً خدا را دوست خود می‌دانیم یا خیر؟
- ۲ آیا دل پاک و تسبیح گفتن حق تعالی برای رسیدن به حب و دوستی الهی کافی نیست؟

۱. پیام امام خمینی رحمته الله علیه به مناسبت حج ۱۴۰۷ هـ. ق برابر با ۱۳۶۶ هـ. ش



ادامه روایات زیر را با گفتگو با دوستانتان حدس بزنید.

۱ من و رفیقم از مدینه خارج شدیم تا به پیغمبر اسلام و سپاه مسلمین پیوندیم. اتفاقاً به جمعی از کفار قریش برخوردیم. از ما پرسیدند: آیا برای یاری محمد ﷺ می‌روید؟ از ترس آنها و برای نجات از شرشان گفتیم: نه، ما به مدینه می‌رویم. آنها از ما قول گرفتند که اگر به یاری محمد ﷺ نرویم و علیه آنها جنگ نکنیم، آزادمان کنند. ما هم این قول را دادیم و آزاد شدیم. از آنجا به حضور خاتم‌انبیا ﷺ رسیدیم و ماجرا را نقل کردیم و اجازه شرکت در جنگ را خواستیم. پیامبر ﷺ فرمودند:

۲ به شدت دچار گرسنگی بودیم، کمبود آذوقه ما را وادار کرده بود تا از گوشت حیواناتی استفاده کنیم که خوردن گوشت آنها مکروه بود. چندین دژ یهود را تصرف کرده بودیم، اما هنوز دژهایی که مواد غذایی فراوانی در آن انبار شده بود، گشوده نشده بود. بارقهٔ امید در دلمان ایجاد شد، گله‌ای از گوسفند به همراه چوپانشان به ما نزدیک شدند. گله از آن یهودیانی بود که مدتی بود با آنها می‌جنگیدیم. . . . چوپان از رسول خدا ﷺ خواست که اسلام را به او معرفی کند. پیامبر ﷺ هم که هیچ کسی را برای دعوت به اسلام کوچک نمی‌شمرد، اسلام را به مرد چوپان معرفی کرد و بدین ترتیب، او مسلمان شد. چوپان به گلهٔ گوسفندانش اشاره کرد و گفت: «این گوسفندان، همه مال یهودیان قلعه است که نزد من امانت است. حالا که من مسلمان شده‌ام، با اینها چه کار کنم؟».

پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

خداوند متعال در سوره مبارکه مؤمنون ویژگی‌هایی را بیان می‌کند، که هر انسانی با کسب این ویژگی‌ها به رستگاری و فلاح قطعی می‌رسد. از جمله این ویژگی‌ها که در ارتباط با دیگران باید رعایت شود، «امانت داری» و «وفای به عهد» است:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۱

«مؤمنان کسانی هستند که امانت و عهد خود را رعایت می‌کنند.»

اما امانت‌داری و وفای به عهد به چه معنا است؟ آیا حفظ امانت و وفای به عهد در ارتباط با همه انسان‌ها حتی دشمنان ضروری است؟ آثار این دو صفت اخلاقی چیست؟

امانت‌داری

یکی از مهم‌ترین واجبات، امانت‌داری است که دارا بودنش نشانه ایمان و نبودش علامت نفاق است و در اهمیت آن همین بس که پیامبران الهی خود را با صفت «رسول امین» توصیف می‌کردند به عنوان مثال، حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۲

«هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ من برای شما

فرستاده امینی هستم.»

خداوند به مردم دستور می‌دهد که به پیروی از انبیا علیهم السلام امین باشند و در صورتی که امانتی به آنها داده شد در حفظ آن بکوشند و امانت را به صاحبانش بازگردانند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش برسانید.»

عمل به این واجب الهی تا آن اندازه مهم است که رسول خدا، آن را مرزی میان پیروان حقیقی و غیرحقیقی خود می‌داند:

۱. سوره مؤمنون، ۸

۲. سوره شعراء، ۱۰۶ و ۱۰۷

۳. سوره نساء، ۵۸

«أَلَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ بِالْأَمَانَةِ؟»^۱

«کسی که در امانت خیانت کند از ما نیست.»

ایشان در روایت دیگری، خیانت در امانت را معادل بی‌دینی معرفی می‌کند:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ.»^۲

«کسی که امانت ندارد، دین ندارد.»

مصدق‌های امانت

امانت‌داری فقط مربوط به حفظ وسایل یا ابزارها مثل وسایل ورزشی دوستانمان، کتاب کتابخانه، منزل اجاره‌ای و... که به ما سپرده شده‌اند، نیست. بلکه نمونه‌های متفاوت‌تری هم دارند؛ مثلاً راز مردم نیز امانت است و هیچ فردی حق ندارد بدون مصلحت خاص، اسرار دیگران را فاش نماید. اسرار و اطلاعات کشور نیز امانت‌اند. افشا، فروختن اسرار و جاسوسی کردن به نفع بیگانگان، مصداق دیگری از خیانت در امانت است.

همچنین نعمت‌های خدا امانت الهی هستند که باید سالم نگه داشته شوند و از هرکاری که سبب فساد آنها می‌شود، باید پرهیز کرد؛ مثلاً زبان، یکی از امانت‌های الهی است، انسان وظیفه دارد سخنان حق را بگوید و از گفتن سخنان لغو و بیهوده خودداری کند و یا گوش که باید از آن در راه شنیدن سخنان حق و غیرحرام استفاده کرد و از شنیدن سخنان باطل و ناروا دوری گزید.

وفای به عهد و پیمان

وفاء از ریشه «وَفَى» و به معنای چیزی را به تمام و کمال رساندن است. حفظ و نگهداری چیزی را نیز «عهد» گویند. وفای به عهد بدین معناست که عهد و پیمانی که انسان با دیگران می‌بندد، بدون کم و کاست و مطابق وعده انجام شود.^۳

وفای به عهد و پیمان یکی دیگر از واجبات الهی به شمار می‌رود.

۱. مشکوٰۃ الأئوار، ص ۵۲

۲. بحار الأئوار، ج ۷۳، ص ۱۱۶

۳. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۹۱ و ۵۷۸

آیات قرآن با تعبیر گوناگون به ما سفارش می‌کنند که به تعهدات خود در برابر دیگران پایبند باشیم. گاهی قرآن با ستودن افراد نیکوکار یکی از ویژگی‌های قابل ستایش آنها را وفای به عهد می‌شمرد:

«وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»^۱

«و آنان که چون عهد ببنند، به عهد خود وفادارند.»

گاه با صراحت به وفا به عهد فرمان می‌دهد و انسان را در برابر تعهدات خود، مسئول می‌داند:

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۲

«و به پیمان [خود یا دیگران] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.»

و گاه افراد عهدشکن و بی‌توجه به پیمان‌های اجتماعی را نکوهش می‌کند. در یکی از این آیات بدترین جنسندگان نزد خدا را کسانی می‌داند که کفر ورزیده و ایمان نیاورده‌اند همانان که از ایشان پیمان گرفته شده، ولی هر بار پیمانشان را می‌شکنند و از خدا پروا نمی‌کنند.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ»^۳

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وفای به عهد بسیار اهتمام داشت؛ از آن جمله در صلح حدیبیه بین آن حضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد به این مضمون که اگر کسی از پیروان رسول خدا پیامی برای قریش ببرد و همان‌جا به مشرکان پناه آورد، آنها می‌توانند او را نگه دارند و پناه دهند. اما اگر کسی از پیام‌آوران قریش به پیامبر پناهنده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند او را بپذیرد و به او پناه دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این پیمان استوار بود و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نمی‌پذیرفت.

ابورافع می‌گوید: قریش مرا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا پیام مشرکان را به پیامبر صلی الله علیه و آله برسانم. هنگامی که آن حضرت را دیدم در دلم نور اسلام تابید. به آن حضرت عرض کردم: یا رسول الله! من دیگر به سوی قریش بر نمی‌گردم. فرمود: من برخلاف عهد عمل نمی‌کنم و پیام‌آوران را نگه نمی‌دارم. تو به سوی آنان بازگرد و اگر دیدی باز اسلام را می‌خواهی، از نو به سوی ما باز آی.

۱. سوره بقره، ۱۷۷

۲. سوره اسراء، ۳۴

۳. سوره انفال، ۵۵ و ۵۶

آثار وفای به عهد

آثار فردی :

تحکیم روابط دوستانه و به وجود آمدن اعتماد و اطمینان بین دوستان بدون پای بندی به تعهدات میسر نیست. عهدشکنی و عدم پایبندی به تعهدات، بیشترین نقش را در ایجاد جو بدبینی و نفاق در بین دوستان ایفا می کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید :

«لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوْدَّةٍ مِّنْ لَا يُؤْفَى بِعَهْدِهِ»

«بر دوستی کسی که به عهد خود وفا نمی کند، اعتماد مکن.»

آثار اجتماعی :

مهم ترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد به یکدیگر است. اصولاً آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می آورد و همچون رشته های زنجیر به هم پیوند می دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می باشد.



۱. تصنیف غرر الحکم و دُرر الکلم، ص ۴۱۸، حدیث ۹۵۶۲

یکی از اموری که سبب می‌شود این اعتماد متقابل افراد در جامعه افزایش یابد عمل به تعهدات است. تعهدها زیربنای حیات اجتماعی در زمینه‌های گوناگون است. اگر این تعهدات به استحکام خود باقی بمانند، جامعه به سمت پیشرفت حرکت کرده و در نتیجه حیات آن برقرار می‌ماند. هر اندازه مردم بیشتر آن را رعایت کنند، به یکدیگر اعتماد بیشتری پیدا می‌کنند و در نتیجه، بیشتر احساس آرامش کرده و با خیال راحت‌تری به فعالیت می‌پردازند و رشد اقتصادی، فرهنگی و... کشور و سعادت مردم را شاهد خواهند بود ولی اگر در استحکام معاهدات، تزلزل به وجود آید. جامعه به سمت انحطاط می‌رود و در نتیجه حیات آن مختل می‌شود.

زمانی که عهدشکنی منش و رفتار جامعه‌ای گردد، دروغ و خیانت در میان آنها رواج می‌یابد. در نتیجه، افراد جامعه نسبت به یکدیگر بدبین و بی‌اعتماد می‌شوند. این امور، افراد جامعه را از هم جدا کرده و اتحاد آنها را از بین می‌برد.

راه‌های افزایش وفای به عهد

۱. تعهد به میزان توانایی :

هر کس بخواهد به دیگری وعده‌ای بدهد باید در موقع تعهد دادن، قدرت خود را ارزیابی کند که آیا می‌تواند به وعده‌ای که می‌دهد وفا کند یا نه و در صورتی که توانایی ندارد وعده ندهد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود :

«لَا تَعِدْ بِمَا تَعْجِزُ عَنِ الْوَفَاءِ.»

«چیزی را که از وفا کردن به آن عاجز هستی، وعده مکن.»

۲. توجه به کرامت انسان‌ها :

همه افراد، دارای ارزش و کرامت انسانی هستند. اگر ما این کرامت انسانی را در روابط اجتماعی مان در نظر داشته باشیم، به پیمان‌های خود وفادار خواهیم بود. گاهی اوقات با فراموش کردنشان و جایگاه انسان‌ها در نزد خداوند، به خاطر کوچک شمردن طرف مقابل یا

کوچک بودن او به قول‌ها و وعده‌هایی که داده‌ایم وفا نمی‌کنیم؛ مثلاً ممکن است به قول‌هایی که به برادر یا خواهر کوچک‌ترمان داده‌ایم اهمیت ندهیم.

۳ توجه به پیامدهای پیمان‌شکنی :

اگر وفای به عهد در انسان کم رنگ شود، ضربه‌شکننده‌ای بر شخصیت او وارد می‌گردد. چنین فردی در هر عرصه و صحنه‌ای که پا بگذارد، جز بی‌اعتمادی و بی‌توجهی چیز دیگری باقی نخواهد گذاشت و در همه‌جا انگشت نما خواهد شد. و حتی امرار معاش او تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

طرد شدن از طرف دیگران و عدم صلاحیت برای پایداری در روابط دوستی، از دیگر زیان‌های پیمان‌شکنی است. کسی که پیمان‌شکن است، چگونه می‌تواند دوستی صمیمی و مورد اعتماد شناخته شود.

نکته :

یکی از انواع پیمان‌ها، پیمان‌هایی است که با خدا می‌بندیم. شکستن پیمان با خدا آثار معنوی نیز دارد؛ به اجابت نرسیدن دعاها از آن جمله است. شاید انسان خود را بسان ماشینی فرض کند که سازنده و مالک آن باید همواره نیازهایش را برآورد و تصور کند چون آفریننده او خداوند است، پس باید همواره او را کمک کند، بدون اینکه عهدی برگردن وی باشد؛ درحالی که چنین نیست، زیرا خداوند عهدهایی برگردن بنده‌اش دارد که باید عملی شوند تا خداوند نیز پیمانش را وفا کند. امام صادق علیه السلام در پاسخ عده‌ای که از علت عدم استجاب دعا پرسیده بودند، فرمودند: «به دلیل اینکه شما به عهدهای خود در پیشگاه خداوند وفا نمی‌کنید، درحالی که خدای تعالی می‌فرماید: به عهد من وفا کنید تا من به عهد شما وفا کنم. به خدا قسم، اگر به عهد خدا وفا کنید، خدای متعال نیز به عهد شما وفا می‌کند.»

پرسش و پاسخ

- ۱- امانت‌داری چگونه موجب استحکام جامعه می‌شود؟
- ۲- در داستان ابتدای درس، اگر گوینده و همراهش به عهدی که با کفار قریش داشتند، عمل نمی‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد؟

درس نهم

تکبر



امام حسن مجتبیٰ علیه السلام در بیان عوامل هلاکت انسان، کبر را رأس امور معرفی می‌کند:

«هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ:

الْكِبْرُ وَ الْحِرْصُ وَ الْحَسَدُ،

فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ.^۱»

«هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد؛ اما

تکبر مایه هلاک دین است.»

با توجه به اثر مخرب این رذیله اخلاقی در این درس می‌خواهیم بدانیم که: تکبر به چه معنایی است؟ چه اقسامی دارد؟ علل و نتایج آن چیست؟ راه علاج آن کدام است؟

۱. این درس، با اندکی تغییرات از کتاب اخلاق اسلامی تألیف آقای حبیب‌الله طاهری، تألیف شده است.

۲. مواظ‌العده، فصل ۱۰، ص ۱۰۰

معنای تکبر

تکبر به این معنا است که انسان خود را بزرگ‌تر و برتر از دیگران بداند. اگر انسان خود را برتر و بزرگ‌تر از دیگران بداند، ولی تنها در نفس خود چنین پندارد و در عمل آن را ابراز نکند، اصطلاحاً آن را «کبر» گویند و اگر آن صفت را در مقام عمل ابراز و اظهار نماید، «تکبر» خوانده می‌شود، بنابراین کبر، صفت نفسانی است و تکبر، عمل خارجی.

اقسام تکبر

۱ تکبر در برابر خدا : عده‌ای هستند که در برابر خدا سر تعظیم فرود نیاورده و از عبادت و پرستش او خودداری می‌کنند. آنها خود را «رب» و صاحب مردم می‌دانند و مردم را به عبودیت و بندگی خویش می‌خوانند، همانند نمرود و فرعون و...؛ خداوند دربارهٔ این گروه می‌فرماید :

«مَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعًا.»^۱

۲ تکبر در برابر ولی خدا : کسانی بودند که به خدا معتقد بودند اما در مقابل فرستادگان و انبیای خدا خاضع نبودند و خود را برتر می‌دانستند و می‌گفتند : ما چگونه به شما ایمان بیاوریم درحالی که شما همانند ما بشر هستید، و یا دارای ثروت و مال نبوده و از تهیدستان هستید، و اگر ما بخواهیم از شما که همانند ما بشر هستید تبعیت کنیم، ضرر خواهیم کرد.

قرآن کریم نیز از این گروه خبر می‌دهد، چنان که از زبان فراعنه نسبت به موسی و هارون عليهما السلام نقل می‌کند که می‌گفتند :

«أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۲

و یا آنکه سران قوم نوح عليه السلام برای اینکه مردم به پیامبر خدا ایمان نیاورند، به آنها می‌گفتند :

«وَلَيْنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ لَأَنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ.»^۳

۱. هرکس از بندگی خدا سرپیچی کند و دعوی برتری نماید، زود باشد که خدا همه را به سوی خود محسور سازد (نساء، ۱۷۲)

۲. آیا ما به دو بشری مثل خودمان ایمان بیاوریم، در صورتی که طایفهٔ آن مردم، ما را اطاعت می‌کردند (مؤمنون، ۴۷)

۳. اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید، بسیار زیان‌کار خواهید بود (مؤمنون، ۳۴)

۳ تکبر در برابر بندگان خدا : تکبر در مقابل بندگان خدا به این معنا است که انسان دیگران را حقیر و پست شمرده و خود را بزرگ و برتر از آنان بشمارد.

اگرچه خطر این نوع از تکبر به مقدار دو قسم اول نیست (زیرا آن دو قسم منجر به کفر می‌شدند) ولی از گناهان بزرگ است و مانع کمالات انسان خواهد بود، برای آنکه کبرایی و عظمت، تنها درخور شأن کسی است که از همه نقایص و بیچارگی‌ها دور باشد، نه کسی که سراسر وجود او را فقر و بیچارگی فرا گرفته است و به تعبیر امام علی علیه السلام : اولش نطفه و آخرش مردار و در وسط هم حامل کثافات است، لذا امام می‌فرماید من تعجب می‌کنم که انسان با این حالش چگونه به خود اجازه می‌دهد که تکبر کرده و بزرگ‌منشی اختیار کند : «عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ أَوْلَاهُ نُطْفَةً، آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ نَمَّ يَتَكَبَّرُ^۱».

علل و عوامل تکبر

امور متعددی ممکن است باعث تکبر و فخرفروشی انسان گردد.^۲

۱ علم : علم و دانش بسیار که همراه با تهذیب نفس نباشد، ممکن است باعث کبر و غرور گشته و انسان خود را برتر از دیگران بداند.

۲ عبادت : گاهی عبادتی که انسان می‌کند، سبب تکبر او می‌گردد، یعنی ممکن است انسان که خود را در حال عبادت و اطاعت دیده و دیگران را در حال معصیت، همین باعث کبر و غرور او گردد و خود را برتر بشمارد.

۳ نسب : انسان‌ها ممکن است با نگاه به گذشته خود ببینند که اجداد آنان از نظر قدرت، ثروت، حکومت، علم، سیادت و امثال اینها برتر بوده و در عصر خود معروف بوده‌اند، ولی دیگران از چنین اجدادی محروم بوده‌اند و همین باعث تکبر آنان گردد. قوت و شجاعت، جمال و زیبایی، مال و ثروت، سلطنت و حکومت، و فامیل و عشیره و مردان و طرفداران بسیار، از دیگر عوامل تکبر هستند.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۴

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۹۶

نتایج و آثار تکبر

۱ انسانی که خود را برتر از دیگران می‌داند، به صورت طبیعی از تحصیل علم و دانش باز می‌ماند و همیشه در جهل خواهد بود، و از نظر زندگی دنیایی نیز چون حاضر نیست با دیگری مشورت کند، چه بسا این تکروی در زندگی، و زیر بار حرف دیگران نرفتن، باعث زیان‌های بسیار گردد و حتی گاهی حکومت و خاندان خود را هم از دست بدهد.

۲ تکبر، باعث خواری و ذلت انسان در نظر خدا و خلق می‌شود. پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«مَنْ يَسْتَكْبِرُ يَضَعُهُ اللَّهُ»^۱

«کسی که تکبر بورزد، خداوند او را خوار می‌کند.»

۳ امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«اهل کبر و غرور در قیامت به صورت مورچه در صحرای قیامت ظاهر می‌شوند که زیر دست و پای مردم قرار می‌گیرند تا هنگامی که مردم از حساب فارغ شوند»^۲.

۴ متکبرین اهل جهنم و عذاب‌اند و خدا آنان را با صورت به جهنم می‌اندازد. چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْكِبْرُ رِداءُ اللَّهِ فَمَنْ نازَعَ اللَّهُ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ»^۳.

«کبربایی و بزرگ‌منشی، پوشش حضرت حق است، پس هر کس بر سر چیزی

از آن با خدا کشمکش کند خداوند او را با صورت به آتش می‌اندازد.»

راه‌های علاج تکبر

علمای علم اخلاق، راه‌هایی را برای علاج این مرض روحی بیان کرده‌اند:

۱ انسان درباره‌ی خود بیندیشد و ببیند که از کجا آمده و سرانجام کارش به کجا منتهی می‌شود. ابتدای کارش نطفه‌ای گندیده بود و منتهای امرش نیز پس از خروج روح از جسد،

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۱

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۹

مرداری بدبو و متعفن است که اگر با سرعت در زیر خاک دفن نشود، پس از چندی آن چنان می‌گندد که حتی فرزندان او رغبت به دفن او نمی‌کنند و درحال حیات و زندگی دنیا نیز حامل کثافات بسیاری است که اگر از او دفع نشود مایهٔ هلاکت اوست و وقتی هم دفع شود باعث نجاست او می‌شود و باید خود را به وسیلهٔ آب تطهیر نماید تا پاک گردد.

۲ در این نکته اندیشه کند که در تمام شئون زندگی، محتاج به امداد الهی است که اگر لحظه‌ای از طرف حضرت حق مدد نرسد و فیض الهی قطع شود، هلاک خواهد شد. از طرف دیگر عظمت و قدرت خداوند نظری افکنده و به عجز خود هم در همهٔ زمینه‌ها بیاندیشد؛ آن‌گاه می‌فهمد که بزرگی و بزرگ‌منشی تنها از آن خدای بزرگ است نه او، که در تمام امور سرتاپای وجودش را ضعف و ناتوانی فرا گرفته است.

۳ سومین راه علاج این مرض این است که انسان به دنبال علل و عوامل این صفت برود و ببیند چه چیز او را وادار به تکبر نموده است:

انسان اگر از کثرت عبادتش تکبر پیدا کرده است، به خود بگوید: تو هرچه که عبادت کنی به پایهٔ شیطان نمی‌رسی، زیرا او به تعبیر امام علی علیه السلام شش هزار سال خدا را عبادت کرد ولی به خاطر یک تکبر و غرور و حالت خودخواهی، همهٔ آن عبادات را یک‌جا باطل کرد و مورد لعن حضرت حق قرار گرفت. پس انسان هرچند هم که عبادتش بسیار باشد، نباید مغرور گشته و خیال کند که به کمال نهایی خویش راه یافته است، بلکه باید بداند که انسان تا زنده است هدف تیر شیطان و نفس اماره است و در هر حال باید خود را ضعیف و محتاج به مدد و کمک حضرت حق ببیند.

و اگر به خاطر مالی که دارد و یا قدرت و سلطه‌ای که بر دیگران دارد، این حالت برای او پیدا شده است، به فکر ثروتمندان و قدرتمندان گذشته بیفتد که چه بسا افرادی که به مراتب قدرت و ثروتشان بیش از او بود، خداوند آنان را هلاک کرد و اثری از آنان در عالم باقی نمانده است، چنان‌که قرآن کریم هم همین نصیحت را به فارون کرد که آن قدر به خود نبال، و در برابر پیغمبر خدا (موسی علیه السلام) مخالفت مکن، به قدرت و ثروت مغرور مباش، که دیگران قبل از تو بودند و هلاک شدند و اثری از آنان نیست درحالی که قدرت و ثروتشان بیش از تو بود:

«أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا
وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ.»^۱

و اگر حالت تکبر به خاطر علمی که دارد برای او پیدا شده است، اولاً به خود بگویند که انسان با یک ضربه مغزی که در حادثه رانندگی برای او پیش می‌آید، ممکن است که همه علوم خود را یکجا فراموش کند و دیگر از علم و دانش در او خبری نباشد.

ثانیاً، علمی که در او عمل نبوده و همراه با تهذیب و تزکیه نفس نباشد، آن علم برای صاحبش وبال است نه کمال، تا مایه غرور و خودخواهی گردد. لذا قرآن می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِنَّمَاءِ إِذَا حُمِلَتْ عَلَيْهَا وَأُخِيَتْ عَلَيْهَا لِيُؤْتُوا نَضِيبًا مِمَّا حُمِلُوا عَلَيْهِمْ أَلَمْ يَكْفُرًا ۚ»^۲

یعنی کسی که سینه خود را انبان علم قرار داده و به هر طرف می‌رود، علم بسیاری را حمل می‌کند، ولی آن علم همراه با ایمان و تهذیب نفس نبوده و از عمل خبری نیست. این انسان، همانند الاغی است که کتب علمی بسیاری را بر آن بار کرده و از جایی به جایی منتقل می‌کند ولی از آن کتب سودی نبرده است و طرفی نمی‌بندد.

و اگر تکبر او به خاطر آن است که از نژاد خاصی است و یا از خاندان صاحب قدرت، ثروت و یا علم است، باید بداند که روزی فرا می‌رسد همه این عناوین بی‌اثر می‌گردد و هر که را با نام او صدا می‌زنند و به پای میز محاکمه می‌کشند نه آنکه بگویند ای پسر فلان و یا بگویند ای نوه و ذریه فلان بیا؛ لذا وقتی امام علی بن الحسین علیه السلام برای عاقبت خود و ترس از خدا گریه می‌کرد، شخصی گفت: شما دیگر چرا این قدر آه و ناله می‌کنید؟ شما که از اولاد پیغمبرید دیگر چرا غصه دارید؟ امام در جواب او فرمود: مگر نخوانده‌ای آیه شریفه:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ.»^۳

و یا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خویشاوندان خود از فرزندان عبدالمطلب می‌فرمود:
«با اعمالتان به سوی من بیایید نه با حسب و نسبتان، آنگاه که در صور دمیده شود (دیگر) هیچ نسبتی بینشان نخواهد بود.»

۱. سوره قصص، ۸۷

۲. سوره جمعه، ۵

۳. تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۶۳ و ۵۶۴

پرسش و پاسخ

۱ حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه فرموده اند: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَزْيِهَاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ»^۱ طبق این حدیث یکی دیگر از راه‌های مهم علاج تکبر را نام ببرید و توضیح دهید.

۲ با توجه به آیه‌های ۷۴ تا ۷۶ سوره مبارکه «ص»، چرا ابلیس از درگاه الهی رانده شد؟

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۸.



معلّمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند
نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران،
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴، گروه درسی مربوطه یا پیام نگار (Email)
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

